

اشراق دوم

مربوط به دومین نیر برج ولایت و اختر فروزان امامت

صاحب مقام ولایت کلیّه مطلقه مولانا

حضرت امام حسن مجتبی

صلوات الله علیه

فهرست مطالب

- خطبه عرشیّه در مدح دوّمین نیّر برج امامت حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام..... ۴
- اشعار درربار فقیه و حکیم صمدانی آیت الله محمّد حسین اصفهانی مشتهر به کمپانی قدّس سرّه..... ۴
- در بیان امامت و اثبات آن عقلاً و نقلاً..... ۶
- بیان اثبات لزوم وجود ولی و حجّت‌الله در نظام امکان..... ۷
- برهان اوّل..... ۷
- برهان دوم..... ۷
- برهان سوّم..... ۸
- برهان چهارم..... ۱۰
- ادّله نقلیه بر اثبات لزوم وجود ولی و حجّت..... ۱۱
- بسم‌الله الرحمن الرحیم، والسّماء ذات البروج..... ۱۲
- بارقه ربّانیّه..... ۱۶
- بیان میلاد مسعود حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السّلام..... ۱۹
- نسب حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السّلام..... ۲۱
- خطبه حضرت امام حسن مجتبی(ع) بعد از شهادت پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی(ع)..... ۲۳
- امر خلافت الهیّه به جعل الهی و از طریق نصّ است..... ۲۶
- علامات مقام امامت..... ۲۷
- بیان علامات و امتیازات مقام امامت و ولایت..... ۳۰
- برهان و دلیل عقلی بر اثبات عصمت..... ۳۱

- ۳۲.....امام حسن مجتبی علیه‌السلام از نظر جمال و شمائل
- ۳۳.....امام حسن مجتبی علیه‌السلام از نظر صولت و سطوت و هیبت
- ۳۴.....حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام از نظر حلم
- ۳۶.....حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام از نظر سخاوت
- ۳۷.....امام حسن مجتبی علیه‌السلام از نظر زهد و تقوی و ورع و عبادت
- ۳۸.....حکمت و فلسفه صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام با معاویه
- ۴۲.....اشاره مختصر به مناقب مشترکه امام حسن و امام حسین دو سبط پیغمبر(ص)
- ۴۴.....وصیت حضرت امام حسن مجتبی به برادرش حضرت حسین بن علی صلوات الله علیهما
- ۴۶.....حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام و سبب شهادت و تاریخ آن
- ۴۹.....زیارت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام
- ۴۹.....بارقة ربانیّه فی دفع مسائل غامضه
- ۵۱.....برهان نیر عرشی بر اثبات علم امام

خطبه عرشيه در مدح دوّمين نير برج امامت حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

أَحْمَدُ اللَّهِ الْمُتَجَلِّيَ بِنُورِ جَمَالِهِ عَلَيَّ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، الْمُحْتَجِبِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ بِشَعْشَعَةِ اللَّاهُوتِ، وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَيَّ الْمَجَلِّيِ الْأَتَمِّ وَنَبِيِّهِ الْأَعْظَمِ وَرَسُولِهِ أَخَاتِمَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْمَعْصُومِينَ وَعِترته الْقَدِيسِينَ، سَيِّمًا عَلَيَّ الثَّانِي مِنْ شُرُوطِ لَائِلِهِ إِلَّا اللَّهَ، رِيحَانَةَ رَسُولِ اللَّهِ، رَابِعَ الْخُمْسَةِ الْعَبَائِيَّةِ، عَارِفِ الْأَسْرَارِ الْعِمَانِيَّةِ، مَوْضِعِ سِرِّ الرَّسُولِ، حَاوِي كُلِّيَّاتِ الْأَصُولِ، حَافِظِ الدِّينِ، وَعَيْبَةَ الْعِلْمِ، وَمَعْدَنَ الْفَضَائِلِ، وَبَابِ السَّلْمِ، وَكَهْفِ الْمَعَارِفِ، وَعَيْنِ الشُّهُودِ، رُوحِ الْمَرَاتِبِ، وَقَلْبِ الْوُجُودِ، فَهَرَسِ الْعُلُومِ اللَّذْنِي، لَوْلَوْ صَدَفَ أَنْتَ مِنِّي، النُّورِ اللَّامِعِ مِنْ شَجَرَةِ الْأَيْمَنِ، جَامِعِ الْكَمَالَيْنِ، أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ، عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

اشعار دربرابر فقيه و حكيم صمداني آيت الله محمد حسين اصفهاني مشتهر به كمپاني قدس سره

نورالهدی من افق الحق بدا	فاشرقت به معالم الهدی
والنیر الأعظم نوره خبا	مذاشرق الكون بنور المجتبی
و کیف لا و نور وجهه المضيء	زیتونۀ یكاد زیتها یضیء
والمثل الأعلى لنور النور	فلیس اجلی منه فی الظهور
و من سنائه خزّ موسی صعقا	واندك منه الطور لما اشرقا
کیف و هذا النیر الالهی	مثال من لیس له التناهی
اصل الوجود غایت الایجاد	جلّ عن الاشباه والاتداد
بل هو فی مقامه الکریم	رابطۀ الحادث بالقدم
و فی محیط الكون و المكان	واسطۀ الوجوب و الامکان
و مبدا الخیر و منتهی الکریم	و مصدرالوجود من کتم العدم
سرّالوجود فی محیاه علن	فتمّ وجهه الله وجهه الحسن
غرّته مطلع انور الازل	فلا یزال نورها ولم یزل

و في المظاهر الوجود لن تري
يهينك يا ابا الولاية السّاده
بمن تسامي شرفاً و مجدا
ريحانة الطّهر و روح الطّاهرة
انسان عين عالم الأمكان
جامع شمل الحقّ و الحقيقة
وارث سيّد الوجود من دني
فاز و جاز من مقام العظمة
باب الهدي و بيته المعمور
قبلة كلّ عارف ربّاني
و بيته المنيع محور الفلك

مالعرش ما الكرسي ما الضّراح
بل هو باب حطة الذنوب
باب جوامع العلوم و الحكم
بناه بالحقّ يد التّائيد

بشراك يا حقيقة المثاني
بالحسن المنطق و البيان
من اجتباها ربّه و ائتمنه
و اصله مؤصّل الاصول
و آيت النّور جمال غرته
و روضة الدّين بوجهه الحسن

بوابه النّجاح و الفلاح
و عنده مفاتيح الغيوب
باب التجلّيات بالمجلّي الأتم
علي اساس العدل و التوحيد

بواحد الدّهر بغير ثاني
و من حوي بدايع المعاني
سبحان من ابدعه و اتقنه
و فرعه جواهر العقول
و جنّة الخلد مثال وجنته
قطوفها دانية مدي الزّمن

زکت ثمار العلم بالزکي
 و اهتزت السبع الغلي لمولده
 سمّاه سيّدالبرايا سيّدا
 فهو له السّم و السّياده
 اعطاه جدّه نبّي الرّحمة
 من رشحات بحر علمه الخضم
 هو الكتاب المحکم المبين
 بامرہ جري بما جري القلم
 اکرم بهذا الثمر الجنّي
 و طابت الارض بطيب محتده
 کفّاه فضلاً لو نظرت جيّدا
 في ملکوت الغيب و الشّهاده
 سووده و علمه و حلمه
 جرت ينابيع العلوم و الحكم
 في لوحه التّشريع و التكوين
 والامر منه امر باريء النّسم

و حلمه له المقام السّامي
 و سلمه في موقع التّسليم
 رضاه فيما كان لله رضا
 و صبره العظيم في الهزائم
 من حلمه اصابه من البلا
 في حلمه ضلّت اولوالاحلام
 من نفحات قلبه السّليم
 قضي علي حقوقه بما قضي
 يكاد ان يلحق بالمعاجز
 ما لا تطيقه السّماوات العلي

در بیان امامت و اثبات آن عقلاً و نقلاً

شکّی نیست که یکی از اصول دین و ارکان اعتقادی در مذهب شیعه امامیه اصل ولایت و امامت است و البتّه این اصل بسیار قابل اهمّیت است، زیرا بعد از اصل توحید که اساس دین اسلام است مهمترین اصل، همین اصل ولایت است که با توحید توأم است.

بنابراین لازم است که ما این اشراق را اختصاص به بیان این اصل اساسی داده و محور ولایت و شئون ولایت با برهان و منطق استدلال حقایقی تقدیم علاقه‌مندان به مقام ولایت کلّیه مطلقه و اهل ایمان بنماییم، و چند مطلب است که به عنوان مقدّمه متذکّر می‌شویم:

مطلب اول اینکه، چرا در نظام امکان و صفحه جهان، وجود ولی و به عبارت دیگر خلیفه‌الله و حجّه‌الله و امام لازم است و

برهان و دلیل عقلی و نقلی بر اثبات لزوم ولی و حجّت چیست؟

مطلب دوّم اینکه، اساساً جعل خلیفه و تعیین ولی و حجّت از ناحیه کیست؟

مطلب سوّم اینکه، علامات و امتیازات و مشخصّات شخص ولی که دارای مقام ولایت کلیّه مطلقه و خلافت کبرای الهیه است چیست؟

بیان اثبات لزوم وجود ولی و حجّت الله در نظام امکان

برهان اوّل

این برهان بر اثبات لزوم وجود ولی و حجّت در ارض عالم امکان، از طریق قاعده وجوب لطف علی الله است که وجوب عقلی است و مقتضای این قاعده پرفائده آن است که همیشه باید در عالم وجود، ولی و حجّت باشد و آنی ممکن نیست نظام امکان بدون ولی و حجّت باشد، چه اگر نباشد عالم خراب و اهلش هلاک می شوند.

نظر به اینکه ما قاعده وجوب لطف را در کتاب اثبات خاتمیّت (جلوه ربّانی) که در اثبات خاتمیّت حضرت محمّد مصطفی (ص) است تشریح کرده ایم، از تفصیل آن در این مقام صرف نظر می نماییم تا موجب تکرار نگردد، اما باید دانست که با این قاعده کثیرالفائده هم اثبات نبوّت و هم اثبات ولایت و امامت می گردد، چه وجوب لطف بر خدای متعال تخصیص ندارد به زمانی دون زمانی، و به عصری دون عصری، و به دوره ای دون دوره ای، بلکه در تمام ازمان و اعصار و ادوار، حکم این قاعده جاری و ساری است، زیرا نسبت لطف و رحمت خدای رؤف به خلق، سابق و لاحق علی السّوی است.

برهان دوم

این برهان بر اثبات لزوم وجود ولی و حجّت، از طریق مظهریّت تامّه الهیه است، چه حقتعالی و مبدء اعلی از حیث مقام احدیّت مطلقه و مقام ذات، غنیّ عن العالمین است، و ارتباط حق به خلق از حیث مقام اسماء و صفات و حضرت لاهوت است، و چون به مقتضای وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۱ آدم اوّل انبیاء و اولیاء هستند، و مظهر اتمّ و اکمل آن در هر عصری نبی و ولی آن عصر است که قطب عوالم امکان و نشئات وجود است، پس در هر زمان نبی و ولی وقت دارای مقام قطبیّت و مظهریّت تامّه

۱ - سوره بقره، آیه ۳۱

کامله نسبت به اسم کلی حق که متصرف در آن دور و کور می‌باشد و از رقایق خاتم انبیاء و خاتم اولیاء و مکمل دولت و سلطنت اسم کلی الهی است، و تصرف در عوالم وجودیه به اذن الله که اذن تکوینی است به او مفوض می‌باشد، باید چنین شخصی بنام نبی و ولی و حجّت و امام، در هر عصر و هر دوره‌ای موجود باشد، تا مظاهر اسماء جزئیّه را به ظاهر خود متصل نماید، و داعیاً الی الله به اذن باشد، و کمالاتی که به توسط آن اسماء باید به آنها برسد ایصال کند، چه اگر نباشد، فیض منقطع خواهد شد، و محور وجود، از هم خواهد پاشید و نظام امکان، متزلزل خواهد گردید، چنانچه مقام عصمت می‌فرماید: **لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا**^۲. و اما شبهه فقد رسل و ولی در زمان فترت به اینکه در آن زمان زمین خالی از حجّت بوده و همچنین هنگام عروج نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به عوالم علوی، زمین خالی از حجّت بود، وارد نیست.

زیرا در زمان فترت، حجّت بوده، منتهی عقیده و ایمان مردم سست بوده، و همچنین هنگام عروج پیغمبر اکرم به عوالم علوی توجهش از ارض و عالم امکان سلب نشده، چه آن حضرت مظهر **لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ**^۳ است، و توجهش از هیچ یک از عوالم سلب نشده بود و بر تمام عوالم عالیّه و نازلّه، احاطه استیجابی کلی وجودی داشته است.

برهان سوم

یکی از براهین محکمه و ادله متقنه بر اثبات وجود ولی و حجّت و امام در نظام امکان، قاعده امکان اشرف است، که این قاعده عقلیه کثیره الفائده از تأسیسش پنج هزار سال می‌گذرد، اما چون برهان عقلی است تحت تأثیر هیچ زمان و مکانی واقع نمی‌گردد، زیرا برهان و قاعده عقلی همیشه حاکم است بر زمان و مکان، و در تمام ازمان و اعصار و ادوار ثابت و برقرار است، به همین جهت حکمای اسلام نیز در موارد بسیار در مقام استدلال عقلی، از این قاعده پرفائده استفاده نموده‌اند، و اکنون استفاده ما در این مقام این است که به حکم این برهان باید دائماً در عالم امکان، وجود ولی و حجّت باشد و بیان آن به طور اختصار این است:

نظر به اینکه ولی، اشرف از تمام افراد نوع انسان است، چون دارای مجامع صفات کمالیه و واجد جمیع فضائل مقام انسانیت است، و اشرف نوع انسانی است، پس باید در نظام امکان موجود باشد، چه حکم برهان اشرف این است: اگر خدای حکیم ایجاد

۲ - از امام صادق (ع)، اصول کافی - باب حجّت

۳ - بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۵۴

کند یک فرد از نوع واحد یا افرادی از نوع واحد و این افراد، هست و موجود باشند، و اشرف و افضل و اکمل آنها امکان داشته باشد، قاعده امکان اشرف می‌گوید اگر افراد اخس وجود دارد پس لأبداً فرد اشرف از این نوع آفریده شده و موجود است در رتبه رتبه متقدمه، زیرا خدایی که فرد اخس و یا افراد اخس را بیافریند حتماً فرد اشرف را خلق کرده و آفریده است، چه اگر فرضاً فرد اشرف موجود نباشد، عدم ایجادش یا از جهت عدم امکان وجود او است، یا از جهت عدم علم خدای متعال به ایجاد او، یا از جهت عدم قدرت باری تعالی به ایجاد او، و یا از جهت عدم مصلحت در ایجاد او، یا از جهت بخل و ضنّت حق تعالی نسبت به ایجاد او، و شبهه‌ای نیست که تمام این احتمالات باطل و غلط است.

اما احتمال و فرض اول باطل و غلط است، زیرا وجود فرد اشرف امکان داشته، چه ممکن الوجود است نه ممتنع الوجود، و ماهیت و طبیعت ممکن که موجود شد، تمام افرادش در امکان علی السوی است، چگونه می‌شود که ماهیت انسان که ممکن الوجود است در فرد اخس و یا افراد اخس امکان داشته باشد که موجود شود، و اما در فرد اشرف امکان نداشته باشد، پس حتماً امکان داشته است که موجود گردد.

و نیز احتمال و فرض دوم باطل و غلط است، چه مستلزم جهل خدا است العیاذ بالله، و حال آنکه خدا علیم و دانای مطلق است، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۵.

و نیز احتمال و فرض سوم باطل و غلط است، زیرا مستلزم عجز خدا است العیاذ بالله، و حال آنکه خدا قادر و توانای مطلق است، و نسبت به ایجاد هر چیز قدرت کامله مطلق دارد، وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۶.

و نیز احتمال و فرض چهارم باطل و غلط است، زیرا در صورتی که مصلحت در ایجاد افراد اخس و مراتب مادون و پست باشد پس به طریق اولی صلاح و مصلحت در فرد اشرف و ایجاد او خواهد بود.

و نیز احتمال و فرض پنجم باطل و غلط است، زیرا اساساً بخل و ضنّت در ساحت اقدس الوهی راه ندارد، که خدای سبحان منزّه است از آن، بلکه او فیاض مطلق و جواد علی الاطلاق است.

پس به مقتضای این برهان محکم البنیان باید ولی و حجّت و امام که فرد اشرف نوع انسانی است حتماً در نظام وجود و ارض

۴ - ناچار، ناگزیر

۵ - آیه ۳، سوره حدید

۶ - آیه ۴، سوره هود/ آیه ۱، سوره ملک

عالم امکان موجود باشد و هوالمطلوب.

برهان چهارم

برهان و دلیل عقلی دیگر بر اثبات لزوم وجود ولی و حجّت در میان خلق همانا از راه مناسبت بین فاعل و قابل است. نظر به اینکه مطابق برهان و قاعده عقلیه بین فاعل و قابل در افاده و استفاده، و در مقام افاضه و استفاضه، و اخذ فیض وجود و کمالات وجود، و در مقام هدایت تکوینی و تشریحی، مناسبت و سنخیت بین مفید و مستفید و مفیض و مستفیض لازم و ضروری است، و از طرفی جای هیچ شک و شبهه نیست که ذات اقدس حق تعالی و مبدء اعلی در غایت ترقّع و در نهایت تقدّس و تنزّه است، و خلق و مخلوقات در غایت تسفّل و نهایت تنزّل است، پس از این جهت خلق را با خدا مناسبتی و مجانستی نیست، و بدیهی است که رؤیت و شهود حسّی آن ذات قدوسی جهات محال است، و معاشرت و ملامست و محاجّه با او ممکن نیست.

پس بالضروره العقلیه برای افاده حق تعالی به خلق و استفاده خلق از خدا، و به لحاظ افاضه مبدء اعلی به مخلوق و استفاضه مخلوق از خالق متعال در نظام تکوین و تشریح، و برای هدایت بندگان و ایصال فیض الهی به آنان، وجود رابط و وسیله‌ای لازم و ضروری است.

شکی نیست که هرکسی لیاقت این وساطت و رابط واقع شدن بین خالق و مخلوق را ندارد، بنابراین باید انسان کاملی باشد که قابلیت این ارتباط و وساطت را داشته باشد و آن انسان کامل عبارت است از انسان ولی و حجّت که دارای دو قوه است، قوه لاهوتیه و قوه ناسوتیه، و دارای دو جنبه است، جنبه یلی الربّی و جنبه یلی الخلقی، و اوست که می‌تواند به جنبه لاهوتی و یلی الربّی فیض را از صقع ربوبی بگیرد، و به جنبه ناسوتی و یلی الخلقی ایصال به خلق نماید، و اوست که لایق است رابط و سیله و واسطه فیض بین واجب و ممکن واقع شود، و او است که می‌تواند برزخ بین وجوب و امکان باشد و البته این انسان کامل که در عرف اسلام عبارت است از ولی و به عبارت دیگر حجّت الله مویّد من عند الله، و مودّب به آداب حکمت الهیه، و تربیت شده دانشگاه **عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى**^۷، و تعیین شده از جانب خدا است، و هیچگاه ارض عالم امکان از وجود او خالی نیست، می‌خواهد وجودش ظاهر و آشکار باشد یا از دیده خلق غایب و پنهان باشد، در هر حال وجودش لازم و ضروری است و هو

المطلوب.

ادله نقلیه بر اثبات لزوم وجود ولی و حجّت

اما دلیل نقلی بر اثبات لزوم ولی و حجّت در ارض عالم امکان بسیار است، و در این مقام علاوه بر آیات قرآنیّه، اخبار و احادیث صادره از مقام عصمت (ع) که در کتب معتبره ما نقل شده است مانند اصول کافی باب حجّت، و نیز کتاب وافی و کتب دیگر، ما را بی‌نیاز از بیان آن می‌نماید، و برای تبرک و تیمّن اکتفا می‌نماییم به ذکر چند حدیث نورانی از کتاب اصول کافی، باب حجّت.

اولین حدیث معتبر در اصول کافی در کتاب الحجّة، باب الاضطرار الی الحجّة، این حدیث شریف است:

عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِلزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ؟ قَالَ (ع): إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يَلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ، يُعْبَرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ، وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاقُؤُهُمْ، فَثَبَتَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمُعْبَرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، صَفَوْتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حَكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مُبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ، ثُمَّ ثَبَتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَالْبَرَاهِينِ، لِكَيْلَا تَخْلُؤُوا أَرْضَ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عِدَائَتِهِ^٨.

این حدیث شریف نورانی که از لسان معدن حکمت و مقام عصمت، کاشف حقایق حضرت مولانا الصادق صلوات الله علیه صادر شده است خود عین البرهان است هم بر اثبات لزوم نبوت و هم بر اثبات لزوم حجّت.

حدیث شریف دیگر که نتیجه البرهان است و دلالت دارد بر استمرار و دوام وجود ولی و حجّت ازلاً و ابداً و سرمداً نیز کلام معجز نظام حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه السلام است که فرموده است:

الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ^٩.

٨ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب الاضطرار الی الحجّة

٩ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب الاضطرار الی الحجّة

و اینکه فرموده وجود حجّت لازم است قبل الخلق به لحاظ این است که وجود او واسطه فیض وجود و کمالات وجود است در نظام ایجاد، و به عبارت دیگر حجّت فاعل به الوجود است، چنانکه خدای یکتا خود فاعل ما منه الوجود است، و **لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**^{۱۰} چون علت موجد و فاعل مستقل جز خدا کسی نیست، ولی وجود حجّت در نظام، سبب سازی مجرای فیض الهی و واسطه در ایجاد است، پس وجود او **قَبْلَ الْخَلْقِ** است.

و اما اینکه فرموده است: **و مع الخلق**، چون معیت قیومیّه ظلّیه دارد با خلق، چنانکه ذات یکتای الوهی حق معیت قیومیّه ذاتیه اصلیه و اضافه اشراقیه نوریّه وجودیه و جوبیه دارد با خلق خود، به حکم: **هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَمَا كُنْتُمْ**^{۱۱}، یا اینکه معیت حجّت با خلق به لحاظ هدایت تکوینی و تشریحی خلق است به صراط مستقیم در تمام شئون اعتقاداً افعالاً اخلاقاً و به طریق آخرت و سبیل قدس و سعادت سرمدیه در نظام ملک و ملکوت.

و اینکه فرموده است: **و بعد الخلق**، چون وجود حجّت غایت وجود خلاق است علی الاطلاق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ

تفسیر البرهان لمؤلفه العلامة الثّقة، السّید هاشم البحرانی: المجلّد الرابع فی صفحه ۴۵ - المفید فی الاختصاص عن محمّد بن علی بن بابویه قال حدثنا محمّد بن موسی بن المتوکل عن محمّد بن ابی عبدالله الکوفی عن موسی بن عمران عن عمّه الحسین بن یزید عن علی بن سالم عن ابیه عن سالم بن دینار عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباته قال سمعت ابن عبّاس یقول: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ذکر الله عزّوجلّ عبادةً و ذکر علی علیه السلام عبادةً و ذکر الائمه علیهم السلام من ولده عبادةً، و الَّذی بَعَثَنِي بالنّبوة و جعلني خیر البریة انّ وصیّی لافضل الاوصیاء و انه لحجّة الله علی عباده و خلیفته علی خلقه و من ولده الائمة الهداة بعدی، بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسك السّماء ان تَقَعَ علی الارض الا باذنه، و بهم یمسك الجبال ان تمید بهم، و بهم یسقي خلقه الغیث، و بهم یرج النّبات، اولئك اولیاء الله حقاً و خلفائه صدقا، عدّتهم عدّة الشّهور و هی اثني عشر شهراً و عدّتهم عدّة نقباء موسی بن عمران، ثمّ تلا هذه الآية: **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ**، ثمّ قال (ص): اترجم یابن عبّاس انّ الله یقسم بالسّماء ذات البروج و یعني به السّماء و بروجها، قُلْتُ یا رسول الله فما ذاك، قال (ص): فاما السّماء فآنا، و اما البروج فالائمة بعدی، اولهم

۱۰ - ملا صدرا؛ اسفار، ج بیروت، ج ۲، ص ۲۱۹ - ۲۱۶ و علامه طباطبایی، نهاية الحکمة، چاپ مؤسسه امام خمینی، ج ۳، ص ۶۷۸-۶۷۷

۱۱ - آیه ۴، سوره حدید

عَلِيٍّ وَ آخِرِهِمُ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ^{۱۲}.

مشرب مؤلف تفسیر برهان این است که در تمام موارد، آیات قرآنیۀ مطابق روایات و احادیث معتبره صادره از مقام عصمت و معادن حکمت صلوات الله عليهم اجمعین تفسیر و تبیین گردد.

لذا در مورد این آیه مبارکه: **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ^{۱۳}** نیز حدیثی به نقل از اصبع بن نباته از ابن عباس از شخص خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که بسیار قابل اهمیت است و حدیث شریف نورانی متضمن چند نکته است، نکته اول آنکه مراد از قسم و سوگند حقتعالی و مبدء اعلی در آیه مبارکه: **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ** نه به این آسمان و بروج ظاهری صوری است، بلکه منظور از سماء در آیه شریفه، سماء نبوت ختمیه و مراد شخص خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التّحیّة و الثّناء است، و مقصود از بروج در آیه مبارکه، بروج نیره ولایت و امامت است که عدد آنها مطابق عدد شهور اثنی عشر است.

نکته دیگر آنکه حضرت ختمی مرتبت در مقام معرفی او صیای قدی سین خود برآمده و صریحاً آنها را او صیاء خود و حجج الهیّه و خلفای حقتعالی در عالم امکان و نظام کل معرفی و ائمه بعد از خود را تعیین فرموده است.

نکته دیگر آنکه آنان یعنی این دوازده برج نیر ولایت و امامت را که اول ایشان حضرت مولی الموالی علی علیه السلام و آخر ایشان خاتم الاوصیاء حضرت مهدی **الذی بیمنه رزق الوری و وجوده ثبت الارض و السماء** علیه آلف التّحیّة و الثّناء است همه را وسائط فیض و رحمت الهیّه معرفی نموده است.

پس بر ماست که با امعان نظر در این حدیث معتبر، عارف به حق پیغمبر خاتم که خیرالبریه و اشرف مخلوقات است گردیم، و ائمه اثنی عشر را با تعیین خود آن حضرت از جانب حقتعالی به مقام نورانیت بشناسیم، و بدانیم که حقاً و صدقاً اولیاء الله و خلفای الهی به عنوان ولایت کلیّه مطلقه و خلافت کبرای الهیّه منحصرأ در نظام امکان و مجموعه جهان ایشانند، و بشناسیم آن بزرگواران را به عنوان مظاهر تامه اسماء الهیّه و مجالی کامله صفات ربوبیّه، و ایشانند مقربترین مقربان عباد الوهیّه به قرب تخلقیّه و تحقیقه.

۱۲ - تفسیر البرهان لمؤلفه العلامه الثقه، السید هاشم البحرانی: المجلد الرابع فی صفحه ۴۴۵

۱۳ - آیه ۱، سوره بروج

لعلی بن الہیصم من کتاب المناقب لابن شهر آشوب

الحمدا لله ذي الافضال و الكرم
ابدا صنایعه من غيب قدرته
يجري ممالكه سلطان حكمته
انظر الي القبة الخضراء عالية
وانظر الي الارض فوق الماء طافية
اما تري شخصك الميمون ابدعه
نفسا عجيبا بلا عيب تعاوره
فالوجه والعين والاذنان ظاهره
فيها دمي حليف العقل مذكر
هذا مراتب افعال ميسره
هذا بعرفان محض القول في شرف
سبحان منشئها سبحان مبدعها
أختار من خلقه ماشاء مغتنيا
و اختار منهم رسول الله سيدنا
جلت مناصبه عزت مناصبه
صلي عليه إله الخلق متصلا
ثم الصلوة علي من بعده خلف
اخوالرسول اميرالمؤمنين ولي
ثم الصلوة علي نجل له فطن
ثم الصلوة علي نجل له ندس
ثم الصلوة علي زين العباد رضا
ثم الصلوة علي المعصوم باقرنا
ثم الصلوة علي المامول جعفرنا
ثم الصلوة علي المنصوص كاظمنا
ثم الصلوة علي المظلوم سيدنا
ثم الصلوة علي الصدر التقينا
ثم الصلوة علي البدر النقي به
ثم الصلوة علي المعصومنا الحسن

رب البرايا ولي الطول و النعم
تزهوا بدايعها كالروض في الديم
ما شاء يخرجه خلقاً من العدم
قد زانها الانجم الزهراء في الظلم
مدفوظة بالزواصي الشم و الامم
من نطفة مكنت في ظلمة الرحم
قداً جميلاً مكين الساق و القدم
والقلب و الروح والاحشاء في ظلم
هذا لحيم اليف النطق و الكلم
هذا مفتاح مخزون و منكتم
هذا بتوحيد رب العرش في نعم
اعجب بصنعه في كل ذي رقم
حتي تعالي رفيع الشأن و العلم
محمدأ افضل الاحياء و النسم
فاحت اطايبه في الحل و الحرم
ما أنهل و بل علي الضيعات والاكم
عنه الخليفة حقا كاسر الصنم
الله خير عبادالله كلهم
اعني به الحسن المختار ذي الهمم
اعني الحسين كريم الخيم و الشيم
اعني عليا علي الفضل و الخيم
محمدبن علي سيدالأمم
الصّادق الطاهر الخالي من التهم
الكاظم الغيظ غيظ الخيل والخدم
علي بن موسي الرضا المحافظ للذمم
محمد بن علي عالم فهم
نجل التقي امام الخلق محتشم
الزكي وافي الذمام الطاهر الحرم

ثمّ الصلوة علي المهدي قائمنا محمّد بن الحسن الكشّاف للغم
عليهم صلوات الله زاكية ما دامت المسكة الذفراء في اللمم

مستان حق آزاده و ایزد پرستند
از مهر خاک و خاکیان پیمان گسستند
شیرین می یا نور و یا قدّوس خوردند
وز شور آن صهبا خم و ساغر شکستند
کاری که حکم پاک ایزد خواست کردند
راهی که دیو نفس دون بگشود بستند
بر حکم یزدان از دل و جان سر نهادند
وز فتنه‌ی اهریمن سرکش برستند
هر بینوایی را نوا از لطف دادند
هر دردمندی را دوی درد جستند
با عدل و احسان بر خلائق حکم راندند
بر عشق و ایمان با دو عالم عهد بستند
گاهی خلیل‌آسا به گلشن زآتش عشق
گه چون مسیحا بر فلک زین دار جستند
گه چون جمال احمد از مه جلوه بردند
گه چون بت من رونق بتهها شکستند
چون مجتبی، از شوق، زهر غم چشیدند
وز ملک دونان سوی رضوان رخت بستند

مانند سلطان شهیدان در ره عشق
چشم از دو عالم غیر آن معشوق بستند
چون شاه سجّادند در زنجیر تسلیم
شیر حق و زنجیری عهد الستند
چون باقر و صادق به نشر علم و ایمان
خورشید سان بر کرسی گردون نشستند
گه هم‌چو کاظم کنج زندان جان سپردند
گه چون رضا با زهر کین از دام بستند
گاهی جواد آسا ره تقوی گزیدند
وز جور و بیداد بداندیشان نرسند
گه چون نقی و عسگری شاه فلک فر
در راه آئین از تن و جان دست شستند
گه چون امام انس و جان خورشید پنهان
مشتاق رویش عالم بالا و پستند
از طاعت حق لذّت دیدار بردند
در بحر عالم درّ وصل یار جستند
دست تو و دامن آن پاکان (الهی)
کان راد مردان ساقی بزم الستند

اشعار دربرابر از استاد حکیم بزرگوار (الهی) مهدی قمشهای رضوان‌الله تعالی علیه است.

بارقة ربّانیّه

از نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت، حق تعالی و مبدء اعلی در مقام هو هویت مطلقه و

احدیّت غیبیّه ذاتیّه، لاسم له و لارسم له، لاوصف له و لانعت له، و در این مقام اشمخ و موطن اعلی که غیب هویت و مقام غیب الغیب ذات احدیّت جلت عظمته است، اسماء الهیّه هیچ ظهوری ندارند، زیرا تجلی در مقام احدیّت ذاتیّه محال است. موطن تجلی و ظهور اسماء الهیّه اعم از جمالیّه و جلالیّه و اعم از اسماء لطفیّه و قهریّه مقام واحدیّت است که از آن تعبیر می‌شود به حضرت لاهوت، چنانچه از مقام احدیّت ذاتیّه تعبیر می‌شود به مقام هاهوت که مقام لاتعیّن است. تعین اسمایی و صفاتی و موطن تجلی و ظهور کلیّه اسماء همان حضرت لاهوت می‌باشد، و در این موطن است که همه اسماء ظهور و اظهار دارند، اعیان ثابتی که از لوازم اسماء و صفات الوهی است در این موطن ظهور دارند. این موطن است که راسم اعیان ثابت است، دولت و ظهور هر اسمی از اسماء در این مقام پرچم خود را علم نموده و اعلام تجلی و ظهور خود را کرده است.

اسم الله، اسم رحمان، اسم رحیم، اسم غفار، اسم قهار، اسم جمیل، اسم جلیل، اسم سبوح، اسم قدّوس، اسم هادی، اسم مصلّ و سایر اسماء الهیّه همه در این موطن ظهور و بروز دارند. اینجا مخزن و منبع اسماء است، اینجا مقام واحدیّت است، اینجا مقام صمدیّت است، و چون خزانه پر است به لحاظ صمدیّت الهیّه، و لبریز است شئون کمالیّه ذات صمدی، که او بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذاتیّه و الصّفاتیه و الفعلیه است، حبّ ذات صمدی به خود و آثار خود مقتضی است که برکات و آثار این اسماء و لوازم آنها ظاهر و آشکار گردد، لذا هر اسمی از اسماء الوهی تقاضای مظهر و مجلّی دارد که در آن مجلی و مظهر تجلی و ظهور نماید.

اسم جامع که الله است اقتضا دارد که در انسان تجلی و ظهور نماید، اسم سبوح و قدّوس مقتضی است که در ملک تجلی و ظهور نماید، اسم رافع مقتضی است که در فلک تجلی و ظهور نماید، اسم سمیع و بصیر مقتضی است که در حیوان تجلی و ظهور نماید، اسم مصلّ مقتضی است که در شیطان تجلی و ظهور نماید و به همین مقیاس است مقتضیات اسماء الهیّه و شئون ربّانیّه که هریک برای خود مظهر و مجلّی را خواستارند.

بنابراین نظام وجود از غیب و شهود و سراسر کشور هستی را ظهور و تجلی اسماء و دول اسماء تشکیل داده است.

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان طره جادوی تو بود

و نظر به اینکه به مشرب اهل عرفان و معرفت، حق تعالی فاعل بالتجلی است، و در این تجلی الوهی تمام شئون الهیّت از علم و اراده و قدرت حکومت دارد، لسان منطوق وحی و اخبار و احادیث معتبره صادره از لسان مقام عصمت بر این واقعیت و حقیقت

دلالت دارد **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ**^{۱۴} نمونه آن است، **إِنَّ اللَّهَ تَجَلَّى فِي كِتَابِهِ** از لسان کا شف حقایق، حضرت امام بحق ناطق، جعفرین محمد الصادق نمونه آن است. کلام معجز نظام معلّم الملک و الملکوت سلطان العارفين ولی الله اعظم علی علیه السلام: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحُفِّهِ بِخَلْقِهِ**^{۱۵} در نهج البلاغه بیان گر این واقعیت است.

و در لسان ادعیه آمده است: **وَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّتْ لِلْجَبَلِ، وَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ، وَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْعَرْشَ، وَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْكُرْسِيِّ**^{۱۶} و من هذا النمط، که تو حدیث مفصل بخوان از این مجمل، و به قول لسان الغیب حافظ قرآن:

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد و نیز استاد حکیم الهی قمشه ای که گفته است:

این جهان آیینه حسن جهان آراستی و ندران پیدا جمال شاهد یکتاستی

و نیز جلال الدین محمد بلخی خراسانی عارف ربّانی مشتهر به ملّای رومی در کتاب مثنوی گفته است:

خلق را چون آب دان صاف و زلال	وندران تابان جمال ذوالجلال
پادشاهان مظهر شاهی حق	عالمان مرآت آگاهی حق
خوب رویان آینه خوبی او	عشق ایشان عکس مطلوبی او
(آن ملیحان که دل و دین می برند	پرتو حسن بت سیمین برند) ^{۱۷}
اصل صد یوسف جمال ذوالجلال	ای کم از زن شو فدای آن جمال
(عشق آن بگزین که یوسف آفرید	پرتو حسنش بر آن مهوش دمید)
(آن صباحت را به یوسف داد او	آن ملاحت را به احمد(ص) داد او)
(آن شجاعت را به موسی داد او	آن قداست را به عیسی داد او)
(هرچه با خوبان عالم داد او	جمله را در حق احمد(ص) داد او)

۱۴ - از آیه ۱۴۳ سوره اعراف

۱۵ - نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸

۱۶ - مصباح الکفعمی (ص ۳۰۲)؛ دلائل الامامه (ص ۵)؛ بحار الانوار (ج ۸۸، ص ۱۸۲)

۱۷ - اشعار داخل پرنانتر از مولف است.

نام احمد نام جمله انبیا است چونکه صد آمد نود هم پیش ما است

حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله جامع جمیع محاسن است و بعد از آن حضرت خلفاء و اوصیاء قدّیسین آن حضرت که اول ایشان حضرت علی مرتضی و آخر ایشان حضرت بقیة الله مهدی خاتم الاوصیاء است صلوات الله علیهم همه مجمع المحاسن و الکملات هستند، و آنچه خوبان دارند آنها هر فردشان تنها داراست، از جملهی آنان دوّمین نیر برج ولایت و اختر فروزان آسمان امامت و خلافت، حضرت امام حسن مجتبی علیه آلاف التّحیّة و الثّناء است، که این اشراق که اشراق دوم از کتاب **جلوات ربّانی** است اختصاص به آن حضرت و شئون کمالیه و محاسن آن بزرگوار دارد، هرچند محاسن و کمالات صوری و معنوی آن حضرت بیرون از حیطة احصاء و شمار است، ولی مبنای ما آن است که به عنوان برداشت قطره‌ای از دریای بی‌کران آنان، اشاره به محاسن و فضائل هریک از ایشان در این اشراقات دوازده‌گانه بنماییم.

کتاب حسن حسن را تمام نتوان کرد اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار

سابقاً گفتیم که آیه شریفه **سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ**^{۱۸} مطابق بیان معدن حکمت و مقام عصمت (ع) ناظر به فضائل نامتناهی این سلسله جلیله است که قابل استقصاء نیست، ولو آب تمام دریاها مرکب شود **مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ**، فرمودند: **نَحْنُ الْكَلِمَاتُ**، که فضائل ما احصاء و شماره نشود.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

بیان میلاد مسعود حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام

اکنون به میلاد مسعود حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام اشاره مختصری می‌نماییم، مطابق نقل تواریخ معتبره و بنا بر مشهور، میلاد آن مظهر الله نور در نیمه ماه رمضان المبارک سال سوّم هجری بوده است، البتّه این تجلّی ملکی و تولّد ناسوتی آن حضرت است، وگرنه تجلّی ملکوتی و میلاد مقام روحانی آن بزرگوار قبل از خلقت عالم و آدم و پیش از آفرینش عرش و فرش بوده است، زیرا در نظام خلقت برحسب مقام نورانیت، انوار و ارواح مقدّسه آنان، سبقت تقدّم سرمدی و دهری و شرفی و رتبه‌ای بر جمیع مخلوقات و کافّه موجودات علی الاطلاق دارد، که ملّای رومی از لسان آنان گفته:

پیش از انگورها می خورده‌ایم

۱۸ - آیه ۲۷ سوره لقمان (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

باده از ما مست شد نی ما از او قالب از ما هست شد نی ما از او

کلام معجز نظام صادر اوّل است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي وَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي**^{۱۹}، و البتّه ایشان همه نور واحدند، **كُلُّهُمْ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ**^{۲۰}، حضرت نبی اکرم(ص) فرمود: **كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ**^{۲۱}، و صادق است درباره مقام ولایت کلیّه علویّه: **كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ**^{۲۲} و قیل عن لسانه(ع):

بودم آن روز من از سلسله‌ی باده‌کشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

باری در پانزدهم شهرالله ماه مبارک رمضان بود که اختر فروزان امامت، نور امام حسن مجتبی علیه‌السلام تجلی نمود و متولد شد، و سراسر عالم ملک و نشئه ناسوت را به نور جمال خود منور و روشن نمود.

جبرئیل از جانب ربّ جلیل به زمین نازل شد، و ضمن تبلیغ س - سلام ذات الوهی به حضرت رس‌ول خاتم و حضرت ولی‌الله اعظم علی مرتضی، پدر بزرگوار امام مجتبی و مادر والاگهر او و تبریک گفتن ولادت امام حسن مجتبی به جدّ و پدر و مادر بزرگوارش عرض نمود که: خداوند متعال نام این نوزاد شریف را حسن گذارده، البتّه اسم حسن از اسم خدا که محسن است مشتق است، همچنانکه نام پدر امام حسن(ع) که علی است از نام ذات علی اعلی و حق تعالی مشتق بود و ضمن اشراق اوّل بیان گردید، و به مناسبت اسم علی سراسر کتاب از کلمه (علی) تجاوز نکرد و آنچه بیان شد محور علی و شئون کمالیّه علی مرتضی علیه‌السلام تقریر و تحریر گردید، که علی فی‌اسمه و علی فی جمیع شئونه، اکنون نسبت به حضرت امام حسن مجتبی می‌توان گفت که همانطور که اسمش حسن است در تمام شئون کمالیّه و محاسن نامتناهیّه حسن است، آری آن وجود مبارک، اسماً حسن است، خلقاً حسن است، خلقاً حسن است، حسن اندر حسن است.

بخت بازآید از آن در که یکی چون تو درآید روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید
صبر بسیار ببايد پدر پير فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
این حقیقت که تو داری همه دل‌ها بفریبی وین لیاقت که تو داری همه غم‌ها بزدايد

۱۹ - بحار الانوار ج ۱، ص ۹۷، حدیث هفتم - بحار الانوار ج ۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث هفتم، ص ۱۰۹؛ و حدیث سی‌ام، ص ۱۵۸

۲۰ - المصدر نفسه، ج ۳۶، ص ۲۸۱ و ۲۲۳

۲۱ - المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱ / ۲۱۴، باب ذکر سیدنا رسول الله (ص) - بحار، ج ۱۶، تاریخ نبینا (ص)

۲۲ - بحر المعارف: ۴۵۷

به همه کس بنمودم خم ابرو که تو داری ماه نو هر که ببیند به همه کس بنماید
چشم عا شق نتوان بست که معشوق نبیند نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

نسب حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

شکّی نیست که حضرت امام حسن مجتبی علیه آلاف التّحیّة و الثّناء از حیث شرافت و برتری نسب در جهان هستی و قلمرو وجود از غیب و شهود مافوق ندارد، امام حسن مجتبی علیه السلام از حیث نسب حتّی از جدّ و پدرش رتبه اش عالی تر است و این مطلب واضح و روشن و مبرهن است.

زیرا پدر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) عبدالله است، و مادر آن حضرت، علیا مکرمه آمنه است، و نیز پدر حضرت علی مرتضی (ع) ابوطالب است، و مادر آن حضرت بانوی معظّمه محترمه فاطمه بنت اسد است. امّا
میان ماه من با ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

چه، پدر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، قطب ارائک توحید، سلطان العارفین، رئیس الموحّدین، امام المتّقین، امیر المؤمنین علی مرتضی ولی الله اعظم است و مادر حضرت امام حسن مجتبی (ع) ملیکه ملک و ملکوت، فاطمه لاهوتی صفات، دختر والا گهر پیغمبر اکرم (ص)، حضرت زهرا ی اطهر سلام الله علیها است، و جدّ بزرگوار حضرت امام حسن مجتبی (ع) عقل کلّ، خاتم الانبیاء و الرّسل، سفیر اعظم پروردگار، احمد مختار، وجود مبارک حضرت محمد مصطفی (ص) است.

پس چنانکه گفتیم حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از حیث نسب در جهان هستی بالادست ندارد.

ای علوی ذات امام هدی	سبط نبی، پور ولیّ خدا
سرور و سالار شباب بهشت	دست قضا و قلم سر نوشت
زاده آزاده فخر بشر	از همه خوبان جهان خوبتر
در شرف ذات و علو نژاد	چون تو، شاهی مادر گیتی نژاد
باب تو سرسلسله اولیاست	دیده پر از نور خدا، مرتضاست
مادر تو دخت پیمبر بود	آیتی از سوره کوثر بود
عاشق حق حضرت سلطان عشق	خون خدا شاه شهیدان عشق

با تو زیک گوهر و یک مادر است	ظلّ خدائی توأش بر سر است
نام حسن، روی حسن، خو حسن	نور خدا، چارمی پنج تن
آینه ذات محمّد نما	حسن خدایی خدا، مجتبی
در رمضان، ماه نشاط و سرور	ماه خدا، ماه دعا، ماه نور
نورفشان شد ز دو سو آسمان	از دو افق تافت دو خورشید جان
وحی خدا از افق سرمدی	نور هدی از افق احمدی
ای رمضان از تو شرف یافته	نور تو بر جبهه او تافته
ای رخ تو در رمضان بدر ما	ای خم زلف تو شب قدر ما
دیده که بی نور تو شد، کور به	سر که نه در پای تو، در گور به
بعد علی شاخص عترت توئی	وارث میراث نبوت توئی
مصلحت ملت اسلام و دین	کرد تو را گوشه عزلت نشین

صبر هم از صبر تو بی تاب شد	کوزه شد و زهر شد و آب شد
بعد شهادت نکشید از تو دست	تیر شد و بر تن پاکت نشست
سبزه برآمد ز گلستان دین	تارخ تو سبزه شد از زهر کین
ریشه دین گشت همایون درخت	تاز تو خورد آن جگر لخت لخت
ملت اسلام که پاینده باد	مشعل توحید که تابنده باد
هر دو رهین خدمات توأند	شکر گذارنده ذات توأند
تا ابد ای خسرو والامقام	بر تو و بر دین محمّد سلام
کلک (ریاضی) که گهر ریز شد	زان نظر مرحمت آمیز شد

اشعار درربار فوق الذکر از ادیب بزرگوار جناب آقای ریاضی است.

خطبه حضرت امام حسن مجتبی (ع) بعد از شهادت پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی (ع)

شیخ مفید و شیخ صدوق علیهما الرّحمة و جمع دیگر از روایات علیهم الرّحمة با اسناد معتبره روایت کرده‌اند که بعد از شهادت امیر اهل ایمان، و سلطان عارفان، و رئیس موحدان، و امام متقیان، حضرت علی مرتضی علیه آلاف التّحیة و الثّناء وجود مقدّس حضرت امام حسن مجتبی علیه الصّلوة والسّلام بر منبر آمد، و خطبه بلیغ‌ای مشتمل بر ستایش الهی و معارف ربّانی و حقایق سبحانی اداء نمود و سپس فرمود: **نحن حزب الله**، ما اهل بیت عصمت و معادن حکمت هستیم که حزب الله غالبیم، و ماییم عترت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که از همه کس به آن حضرت نزدیکتریم، و ماییم اهل بیت رسالت که از جمیع گناهان و بدی‌ها معصوم و مطهّریم، ماییم یکی از دو امانت بزرگ که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به جای خود در میان امت گذاشت و فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي**، ماییم که حضرت نبیّ خاتم (ص) ما را جفت کتاب خدا گردانید، و تمام علوم قرآن را تنزیلاً و تأویلاً به ما عطا نمود، ماییم که در قرآن به یقین سخن می‌گوئیم و به ظن و گمان تأویل آیات آن نمی‌کنیم، پس اطاعت کنید ما را، که اطاعت ما از جانب خدا بر شما واجب شده است، و ذات اقدس الوهی اطاعت ما را به اطاعت خود و رسول خود مقرون گردانیده است و فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۲۳

و خطاب در این آیه مبارکه به اهل ایمان است ۲۴.

آنگاه فرمود که: در این شب مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند به عمل خیری، و به او نمی‌توانند رسید بندگان در هیچ سعادت، به تحقیق که جهاد می‌کرد با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله، و جان خود را فدای او می‌کرد، و حضرت او را به هر طرف می‌فرستاد جبرئیل از جانب راست و میکائل از جانب چپ او بود، و بر نمی‌گشت تا حقتعالی فتح می‌کرد بر دست او، و در شبی به عالم بقا رحلت کرد که حضرت عیسی در آن شب به آسمان رفت، و در آن شب یوشع بن نون وصی حضرت موسی از دنیا رفت.

پس گریه در گلوی آن حضرت گرفت و خروش از مردم برآمد، پس فرمود که: منم فرزند بشیر، منم فرزند نذیر، منم فرزند

۲۳ - آیه ی ۵۹ سورة النساء

۲۴ - برای تفصیل بیان و شرح مشخصات اهل ایمان به رساله مستقله ایمان ربّانی رجوع شود

دعوت کننده بسوی خدا، منم فرزند سراج منیر، منم از اهل بیتی که حقتعالی در کتاب خود مودّت ایشان را واجب گردانیده و فرموده است: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا**^{۲۵}، حسنه که حقتعالی در این آیه فرموده محبت ماست.

و نیز در کتاب ناسخ التواریخ سپهر کاشانی آمده است که چون امام حسن علیه السلام جسد مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را در ارض نجف به خاک سپرد و به کوفه مراجعت کرد، در میان شیعیان علی علیه السلام بر منبر صعود نمود و خواست که خطبه قرائت فرماید اشک چشم و طغیان بکاء گلوی مبارکش را فشرده و نگذاشت آغاز سخن کند، پس ساعاتی بر فراز منبر بنشست تا لختی آسایش گرفت پس برخاست و فرمود:

فقال: الحمد لله الذي كان في أوليته، وحدانياً في أزليته، متعظماً بالهيته، متكبراً بكبريائه وجبروته. ابتداء ما ابتدع، وأنشأ ما خلق، على غير مثالٍ كان سبق مما خلق. ربنا اللطيف بلطف ربوبيته، وبعلم خبره فتق، وبإحكام قدرته خلق جميع ما خلق، فلا مبدل لخلقه، ولا مغير لصنعه، ولا معقب لحكمه، ولا راد لأمره، ولا مستراح عن دعوته. خلق جميع ما خلق ولا زوال لملكه، ولا انقطاع لمدته، فوق كل شيءٍ علا، ومن كل شيءٍ دنا، فتجلى لخلقه من غير أن يكون يرى وهو بالمنظر الأعلى. احتجب بنوره، وسما في علوه، فاستتر عن خلقه، وبعث إليهم شهيداً عليهم، وبعث فيهم النبيين مبشرين ومنذرين، ليهلك من هلك عن بينة، ويحيا من حي عن بينة، وليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه، فيعرفوه بربوبيته بعد ما أنكروه. والحمد لله الذي أحسن الخلافة علينا أهل البيت، وعنده نحتسب عزانا في خير الآباء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وعند الله نحتسب عزانا في أمير المؤمنين ولقد أصيب به الشرق والغرب. والله ما خلف درهماً ولا ديناراً إلا أربع مائة درهم، أراد أن يبتاع لأهله خادماً، ولقد حدثني حبيبي جدي رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الأمر يملكه اثني عشر إماماً من أهل بيته وصفوته، ما منّا إلا مقتولٌ أو مسمومٌ^{۲۶}.

خلاصه این کلمات بعد از سپاس و ستایش ذات کلّ الكمال الوهی و بیان اولیّت و وحدانیّت و ازلیّت و هیبت و کبریائی و جبروتیّت مقام احدیّت جلّت عظمته می فرماید: خداوند متعال ابتداء کرد در خلقت مبتدعاً و انشاءً.

در این خطبه عرشیه عرفانیّه قواعد و اصطلاحات حکمی و فلسفی و نکات دقیقی از لسان مقام عصمت و معدن علم و حکمت صادر شده است که اهل حکمت به آن اصطلاحات آشنا هستند، چه افعال الهی از نظر تقسیم کلی بر سه قسم است

۲۵ - آیه ۲۳، سوره شوری
۲۶ - ناسخ التواریخ سپهر کاشانی

اول: مبدعات، دوم: منشآت، سوم: مكوّنات، اما مبدعات عبارتند از آنها که مسبوق به مادّه و مدّه نمی‌باشند، اما منشآت عبارتند از آنها که مسبوق به مادّه دون‌المدّه‌اند، اما مكوّنات عبارتند از آنها که مسبوق به مادّه و مدّه هر دو می‌باشند، و منظور حضرت این است که ایجاد اولیّه مخلوقات بر سبیل ابداع بوده است یعنی بدون مادّه و مدّه، **لا مِنْ شَيْءٍ** ابتدا به خلق موجودات فرموده است.

آنگاه بعد از بیاناتی چند محور نظام خلقت و اتقان صنع و عدم زوال ملک الوهی و عدم انقطاع آن به علوّ و دنوّ ذات کبریائی الهی و تجلّی او از برای خلق خود و احتجاب او به نور خودش و استتار او از خلق، و بعثت سلسله جلیله انبیاء به عنوان مبشرین و منذرین و اتمام حجّت بر خلق او و شناختن آنان ربوبیت مطلقه او را بعد از انکار ایشان، سپس می‌فرماید: حمد خدا را که منصب خلافت الهیّه را به ما اهل بیت عصمت عنایت فرموده و ما را در مصیبت رسول الله(ص) شکیبائی عطا کرده، و در مصیبت حضرت امیرالمؤمنین(ع) صبوری مرحمت نمود. سوگند با خدای که شرق و غرب عالم را مصیبت امیرالمؤمنین خسته خاطر و شکسته دل کرد، همانا امیر اهل ایمان علی علیه‌السلام هیچ چیز در جهان مخلف نگذاشت مگر چهارصد درهم که اراده داشت از این مبلغ خادمی از برای اهل خویش ابتیاع فرماید، و به تحقیق جدّ من و حبیب من حضرت رسول الله(ص) مرا حدیث کرد که دوازده تن از اهل بیت او مالک امامت و خلافت باشند، و فرمود که هیچ یک از ما نخواهد بود الا اینکه مقتول و یا مسموم گردد.

حضرت رسول آنچه فرمود بوقوع پیوست و تحقق پیدا نمود، خود وجود مقدّسش را مسموم و تمام خلفایش را نیز مسموم نمودند، و آن امام حسین بود که هم مسموم و هم مقتول گردید، مسمومیت آن حضرت آن هنگامی که **فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ، فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ،** همین که سنگ بر پیشانی آن حضرت زدند خون جاری شد، امام علیه‌السلام خواست با جامه‌اش خون را از چهره پاک کند، در این موقع تیر زهرآلودی که سه شعبه داشت بر قلب مبارک آن جان جهان فرود آمد، آن حضرت تیر را از قفا بیرون کشید و گفت **بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ** ۲۷.

از شصت و کمان ظلم و کین تیری جست بر قلب منیر قلب امکان بنشست
شریان و ورید دل عالم بدرید پشت و کمر جان جهان را بشکست

الله کز آن خدنگ و تیر جانکاه مایوس شد از حیات و هستی آن شاه
از راه قفا کشیدی آن تیر برون بر خاک فتاد و گفت اِنَّا لِلّٰه

امر خلافت الهیّه به جعل الهی و از طریق نصّ است

چون امر خلافت الهیّه در کسوت نبوت و رسالت و یا ولایت و امامت منصبی است الهی، و باید به جعل الهی باشد به حکم: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**^{۲۸} و به حکم: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**^{۲۹}، پس منحصرأ باید امر خلافت و رسالت و امامت از جانب خدا و فرمان او باشد، حتی پیغمبر خدا نمی تواند از پیش خود برای خود خلیفه و جانشین تعیین نماید. این است که به فرمان خدا حضرت علی مرتضی علیه السلام به عنوان خلیفه الهی معین و منصوب گردید، و در یوم الغدیر به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلافت و ولایت و امامت آن حضرت ابلاغ شد، و نیز خلافت سایر ائمه را تا امام دوازدهم، خدا خود تعیین و اطاعت دوازده نفر اولی الامر که اول آنها حضرت علی بن ابیطالب و آخر آنها حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری علیهم السلام است بر اهل ایمان واجب فرموده، **كَمَا اِشَارَالِيهِ نَصَّ الْكِتَابِ الْاِلَهِيِّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^{۳۰} و ما قبلاً به معرفی رسول خدا اولی الامر را در آیه مبارکه تفسیر نمودیم، که مراد دوازده امام معصوم هستند، و نیز هر امامی امام بعد از خود را نصاً بنصّ جلی معلوم و به اسم و رسم معرفی نموده، چنانکه امیرالمؤمنین علی مرتضی امام بعد از خود حسن بن علی و آن حضرت امام بعد از خود حسین بن علی و آن حضرت امام بعد از خود علی بن الحسین و آن حضرت امام بعد از خود محمد بن علی و آن حضرت امام بعد از خود جعفر بن محمد و آن حضرت امام بعد از خود موسی بن جعفر و آن حضرت امام بعد از خود موسی و آن حضرت امام بعد از خود محمد بن علی و آن حضرت امام بعد از خود علی بن محمد و آن حضرت امام بعد از خود فرزندش خاتم الاوصیاء را به اصحاب و دوستان و شیعیانش معرفی فرمودند و امروز آن حضرت منحصرأ خلیفه الله و ولی عصر است، و او است که وارث آثار همه انبیاء و او صاف همه او صیاء است، و امروز او است که **بِيْمْنِهِ رِزْقَ الْوَرِيِّ وَ بُوْجُوْدِهِ تَبَتَّتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ**^{۳۱} و فیض تکوینی و تشریحی آن حضرت به اذن الله به خلق می رسد.

۲۸ - آیه ۳۰، سوره بقره

۲۹ - آیه ۱۲۴، سوره انعام

۳۰ - آیه ۵۹ سوره النساء

۳۱ - دعای عدیله

وارث آثار همه انبیاء معدن اوصاف همه اوصیاء
 مهدی موعود شه بی‌ظنیر عیسی و خضریش وزیر و سفیر
 الغرض امروز بود او امام دارد از او جمله عالم قوام
 بودن ما از اثر بود اوست نعمت ما شمه‌ای از جود اوست

السَّلَامُ عَلَى الْمُهَدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ، أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ، وَ يَلْمَّ بِهِ الشَّعَثَ، وَ يَمَلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ
 عَدْلًا، وَ يُمْكِنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ^{۳۲}.

سلام بر آن حضرت مهدی آنچنانی که وعده داده است خدا به او جمیع امت‌ها را، که جمع کند به وجود او کلمه‌ها را یعنی
 اختلاف را از میان ببرد، و دین یکی شود، و گردآورد به او پراکندگی‌ها را، و پر کند زمین را از عدل و داد، و انقاد فرماید به
 سبب تجلّی و ظهور او وعده فرجی که به اهل ایمان داده است.

آنکه دادخواه از جان بهر آل یاسین است در کرامت و معجز وارث النبیین است
 در زمان او موقوف از ملل قوانین است نی هزارگون مذهب نی هزار آئین است

زان یگانگی گردد عالم خراب آباد

امّا از قرآن شاهد، آیه مبارکه **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^{۳۳}**، و امّا از برهان و عرفان، نظر به اینکه ولی از اسماء الله
 است فلا بدّ که من مظهر ازلاً و ابداً و سرمداً.

پس به هر دوری ولیّ قائم است آزمایش تا قیامت دائم است

علامات مقام امامت

و از علامات مقام امامت و ولایت، اعلم بودن و احکم بودن و احلم بودن او از کافّه ناس و جمیع مردم عالم است. چنانچه
 در کلام معجز نظام هشتمین نیر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت سلطان سریر ارتضا مولانا علی بن موسی الرضا علیه
 آلاف التّحیّة و الثّناء آمده که فرموده است:

۳۲ - زیارت آل یاسین
 ۳۳ - آیه ۳۰ سوره بقره

وَ لِلإِمَامِ عَلَامَاتٌ يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَحْكَمَ النَّاسِ وَ أَنْقَى النَّاسِ وَ أَحْلَمَ النَّاسِ وَ أَشَجَعَ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ وَ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ يُولَدُ مَخْتُونًا وَ يَكُونُ مُطَهَّرًا وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَ إِذَا وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ لَا يَحْتَلِمُ، وَ لَا يَنَامُ عَيْنُهُ وَ لَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَ يَكُونُ مُحَدَّثًا وَ يَسْتَوِي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَا يَرَى لَهُ بَوْلٌ وَ لَا غَائِطٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِإِبْتِلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ تَكُونُ رَاحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رَاحَةِ الْمِسْكِ وَ يَكُونُ أَوْلَى النَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ يَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ آخِذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ وَ أَكْفَى النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ وَ يَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابًا حَتَّى أَنَّهُ لَوْ دَعَا عَلَى صَخْرَةٍ لَانْشَقَّتْ بِنِصْفَتَيْنِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ سَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ تَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَ هِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدَى آدَمَ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجُفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَصْغَرُ وَ هُوَ إِهَابٌ مَاعِزٌ وَ إِهَابٌ كَبِشٌ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْشِ الْخَدَشِ وَ حَتَّى الْجُلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجُلْدَةِ وَ ثَلَاثِ الْجُلْدَةِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ^{٣٤}.

نکات و امتیازات محور علامات امام در کلام معجز نظام امام رضا علیه السلام بسیار حائز اهمیت است و بایست مقام امامت

را بدان علامات شناخت.

مهمترین علامت در صاحب مقام امامت همانا برتری اوست در صفات کمالیه از سایر مردم، به طوری که از کافه ناس در عصر خود باید اعلم و احکم و احلم باشد، و نیز ابدال الناس و اتقى الناس و شجاعترین و سخیترین تمام مردم زمان خود باشد، و نیز ظلّ و سایه نداشتن از علامات اوست، و مطهر بودن امام از تمام ارجاس و ادناس کاشف از مقام عصمت اوست، و از علامات برجسته امام رؤیت اوست جمیع جوانب را، که مشعر است بر اینکه خلف و امام برای دید او یکسان است، و گفتن شهادتین به اعلی صوت حین الولادة از علامات مقام امامت است، و نیز از امتیازات مقام امام و علامات اوست که باید نزد او باشد صحیفه‌ی جامعه‌ی محتوی جمیع مایحتاج حوزه آدمیت، و مخصوصاً مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها نزد او بودن بزرگترین علامت صاحب مقام امامت است، چه علم ازل و ابد مندرج در آن مصحف است، به طوری که در روایت معتبره آمده است مصحف فاطمه علیها السلام بسیار قابل اهمیت است، زیرا چیزی نیست از آنچه در نظام خلقت است مگر اینکه در آن مصحف شریف

مندرج است، اسامی جمیع ما خلق الله در آن مصحف است، اسامی تمام بهشتیان و دوزخیان در آن مصحف است، اسماء تمام مومنان و کافران در آن مصحف است، و در آن مصحف است عدد کلّ اشیاء و کافه موجودات و مخلوقات از مبدعات و منشآت و مکونات علی الاطلاق، و در آن مصحف است علم قرآن به همان گونه که نازل شده است، و علم تورات به همان نحو که نازل گردیده است، و علم انجیل به همان گونه که نازل گردیده است، و علم زبور به همان نحو که نازل گردیده است، در آن مصحف است علم به احکام الهیّه، در آن مصحف است علوم مربوطه به کلّ اشیاء کماهی.

راوی ابوبصیر است، می گوید از حضرت امام محمدباقر علیه السلام که شکافنده علوم اولین و آخرین است در مورد مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها سؤال نمودم، فرمود: این مصحف محتوی مطالب و نکاتی است که بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت پدرش بر حضرت فاطمه علیها السلام نازل شده است.

آنگاه ابوبصیر توضیحاتی محور آن مصحف تقاضا نمود و پاسخ آن را دریافت کرد، سپس حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: چون اراده الهی و مشیت خداوند بر نزول این مصحف بر حضرت فاطمه علیها السلام تعلق گرفت، نخست دستور و فرمان از صقع الوهی صادر شد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آن مصحف را برداشته و نازل شوند به محضر ملیکه ملک و ملکوت فاطمه لاهوتی صفات زهرا سلام الله علیها، وقوع این نزول و شرفیابی در لیله جمعه از ثلث ثانی از شب بود، هنگامی که این سه ملک مقرب دربار ربوبی حامل آن مصحف خدمت حضرت فاطمه سلام الله علیها رسیدند، آن حضرت در محراب خود به نماز ایستاده بود، آن فرشتگان سرپا ایستادند تا اینکه حضرت نشست، و بعد از اینکه از نماز فراغت حاصل نمود بر حضرتش سلام کردند و عرض نمودند: ذات اقدس حق تعالی به تو سلام می رساند، و سپس آن مصحف را در دامان حضرت با احترام گذاردند. حضرت فاطمه فرمود: سلام مختصّ خداست و سلام از سوی خداست و سلام بسوی خداست، و نیز سلام بر شما ای سفراء عظام و رسل الهی.

پس از انجام این ماموریت آن فرشتگان به سوی آسمان صعود نمودند، حضرت فاطمه (س) بعد از نماز صبح تا زوال شمس پیوسته به مطالعه آن صحیفه شریفه مشغول بود تا اینکه به آخر مصحف رسید.

راوی عرض کرد: فدایت شوم، بفرمایید آن مصحف بعد از حضرت فاطمه (ع) به چه کسی انتقال یافت. امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه آن مصحف را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام داد، و حضرت علی مرتضی آن مصحف را به حضرت امام حسن مجتبی (ع)، و سپس آن مصحف به امام حسین (ع) منتقل گردید، و بعد از آن مصحف نزد اهلش باقی ماند تا اینکه به

صاحب این امر واگذار شود.

باری مصحف حضرت فاطمه علیها السلام که علم ازل و ابد و حقایق و وقایع گذشته و آینده تا قیامت کبری در آن منطوی است یکی از منابع و مصادر علوم اهل بیت عصمت و معادن حکمت علیهم السلام است.

این مصحف در این عصر و در این زمان نزد حضرت بقیةالله خاتم الاوصیاء مهدی ولی عصر ارواحنا له الفداء موجود است زیرا آن بزرگوار وارث جمیع آثار قاطبه انبیاء می باشد و اوست صاحب امر.

وارث آثار همه انبیاء	معدن اوصاف همه اوصیاء
مهدی موعود شه بی نظیر	عیسی و خضریش وزیر و سفیر
آنکه کند نور وی آخر ظهور	ساحت دنیاست ورا کوه طور
دست شریعت به قدمش بلند	پست شود هرچه بود ناپسند
ای که به دست تو بود انتقام	تیغ قضا و قدرت در نیام
کی رسدت رخصت فرمان حق	تا که دهی تو سر و سامان حق
شاد کنی خاطر ناشاد ما	جمع کنی فرقت افراد ما
ظلم گرفته است سراسر جهان	چهره برافروز و نما خود عیان
منتظران را به لب آمد نفس	زود به فریاد جهانی برس

السَّلَامُ عَلَى الْمُهَدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يُلْمَّ بِهِ الشَّعْثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا وَ يُمْكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَ عَدَّ الْمُؤْمِنِينَ^{۳۰}.

بیان علامات و امتیازات مقام امامت و ولایت

مقام امامت و ولایت را علامات و امتیازاتی است.

از علامات مقام امامت و ولایت است عصمت، چه امام و ولی باید معصوم باشد، و چون واجد عصمت است مصون و محفوظ است از اشتباه، مصون و محفوظ است از سهو و از نسیان، محفوظ است از هر ذنب و هر گناه اعم از گناه کبیره و صغیره، حتی

از ترک اولی مصون و محفوظ است، و این امتیاز خاصّ خاتم الانبیاء و او صیاء قدّیسین آن حضرت است که مرتکب ترک اولی نشده‌اند و دارای اعلی مرتبه عصمتند.

برهان و دلیل عقلی بر اثبات عصمت

نظر به اینکه امام و ولی اتصال تام به مبادی عالیّه دارد، و دارای کشف تامّ لاهوتی و علم حضوری شهودی و احاطی به تمام حقایق الهیّه و امور دنیویّه و برزخیّه و اخرویّه دارد، و عواقب تمام امور را می‌داند، و بصیر و آگاه و مطلع بر عوالم غیبیّه و شهودی است، و چیزی در قلمرو هستی و نظام وجود نیست که از حیطة علم حضوری و کلی و استیعابی او خارج باشد، مضافاً به اینکه دارای قوه ملکوتیّه و لاهوتیّه‌ایست که این قوه رادع و مانع از هرگونه خطا و لغزش است، پس تصوّر معصیت و عصیان و هوای نفسانی در ساحت مقدّس امام معصوم و مقام ولایت کلیّه مطلقه اساساً راه ندارد.

و نیز نظر به اینکه امام و ولی به تمام شئون فانی فی الله است، یعنی وجودش فانی در وجود خدا، و علمش فانی در علم خدا، و قدرتش فانی در قدرت خدا، و اراده‌اش فانی در اراده خدا، و مشیتش فانی در مشیت خداست، و بهیچوجه او را در قبال خدا هستی و علمی و قدرتی و مشیّتی نیست، که من جمیع الجهات فانی فی الحق است بطویکه **مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، پس بالبداهه و الضّرورة العقلیّه عصیان در مورد ایشان یعنی مقام امامت و ولایت به هیچ وجه من الوجوه راه ندارد، چه، معصیت یعنی خلاف اراده تشریحیّه الهیّه اراده نمودن و کاری انجام دادن، و فرض این است که اراده امام فانی و مستهلک در اراده خدا است، پس بلا شبهه چنین کسی یعنی امام و ولی، مبرّی و منزّه از هرگونه خطا و مصون و محفوظ از هرگونه عصیان خواهد بود و از تمام ارجاس و ادناس طاهر و پاک است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^{۳۶}

آنکه معصوم آمد و پاک از غلط	او سرورش جان وحی آمد فقط
فانی از خود گشته و زنده به ربّ	زآن بود اسرار حقّش بر دو لب
زان کلام او کلام حق شده است	کآتش از دودمان خود زده است

چون محمّد مظهر الله شد
 لوح محفوظ است او را پیشوا
 آنچه فرماید، نباشد از هوا
 گر چه قرآن از لب آن دلرباست
 گرچه قرآن از لب پیغمبر است
 آل اطهار محمّد(ص) جمله شان معصوم باد
 عصمت آنان ثابت و برهانی است
 جان (ربّانی) ثناگو تا ابد
 سایه قرآن و عترت مستدام
 تا قیامت این امامت جاودان
 هم ز قرآن هم ز برهان شاهد است
 از جهان غیب حق آگاه شد
 از چه محفوظ است او؟ از هر خطا
 کشف لاهوت است و الهام خدا
 نامه حق است و گفتار خداست
 هر که گوید حق نگفت او کافر است
 از خطا و ذنب و از جمله فساد
 این اراده حضرت سبحانی است
 بر محمّد مظهر ذات صمد
 دائماً لازال تا یومالقیام
 مثبت آن را دلیل عقل دان
 این ولایت تا قیامت ثابت است

امام حسن مجتبی علیه السلام از نظر جمال و شمائل

در روایت آمده چون حضرت امام حسن مجتبی متولّد گردید نور جمال او تابید به طوری که از سطوع جمال باهرالتّورش سراسر مدینه منور و روشن شد.

پیغمبر در سفر بود، مطلقاً و پیروز برگشت و این فتح و ظفر را از قدوم میمنت لزوم نوزاد فرزند عزیزش دانست، و مستقیماً به خانه دخترش فاطمه زهرا رفت و مولود جدید را به مادرش حضرت فاطمه زهرا و پدرش حضرت علی مرتضی سلام الله علیهما تهنیت و تبریک گفت و فرمود: فرزندانم را نزد من بیاورید، و چون آن نوزاد عزیز را نزد آن حضرت آوردند اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت و فرمود: نام او را حسن بگذارند، چه، نام حسن از اسماء الهیه است و بهترین نامهاست، البته این نام مبارک حاکی از حسن جمال زیبای آن مظهر کلّ الجمال و زیبای مطلق است، امام حسن واجد حسن صوری و معنوی بوده است، و او اولین اولاد پسر از دختر پیغمبر، زهراى اطهر است، نشانه‌های حضرت محمّد مصطفی و حضرت علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم کاملاً در وجود امام حسن محسوس و مشهود بوده است.

دارد که وقتی از آنس بن مالک پرسیدند حسن بن علی بن ابیطالب به چه کس شباهت دارد با این وجاهت و حسن جمال،
قال: لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع)^{۳۷}، معلوم می شود امام حسن مجتبی شبیه ترین افراد به
 جدّش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم بوده است.

ای به رخسار و لب چو عدن و عدن	عدن و عدن تو حسین و حسن
هر چه زاد از حسن حسن باشد	پسر بوالحسن حسن باشد
تابش روی شاهد ازلی	جگر مصطفی و جان علی
مرکب از دوش مصطفی کرده	رو به میدان لافتی کرده
علم او نقش عقل کلّ بندد	حلم او بر محیط، پل بندد
صلح را چشم و چهره بر در اوست	جنگ را شیر نر برادر اوست

امام حسن مجتبی علیه السلام از نظر صولت و سطوت و هیبت

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دارای یک صولت و سطوت و هیبت و وقاری بود که کمتر کسی می تواند در صورت حضرتش نگاه کند، سطوت و عظمت او هر بیننده را مرعوب و مجذوب می ساخت، هر چشمی که صولت و جبروت او را می دید از خود بی خود شده، مفتون او گردیده، دل از او نمی کند.

فكان عليه سيماء الانبياء و بهاء الملوك^{۳۸} صورتش چون انبیاء نورانی و سطوت و صولتش چون سلاطین و ملوک می نمود، هر مرد و زن را حسن جمال و جلال آن مظهر کلّ الحسن و البهاء و الجمال محو دیدار و جذب هیبت و وقار آن بزرگوار می کرد.

ابروی طاقش هرکس که دیدی

حسن آفرین را کرد آفرینی

۳۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۱، ح ۶۴ - انوار البهیة فی تاریخ الحجج الإلهیة، شیخ عباس قمی، ص ۳۸ - الفصول المهمة لابن المالکی ص ۱۵۱ و سایر کتب معتبره
 ۳۸ - بحار الانوار، ج ۳۱ ص ۱۵۵

با خردمندی و خوبی پارسا و نیک خوست
 صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی در اوست
 گر خیال یار اندیشند باری چون تو یار
 ور هوای دوستی ورزند باری چون تو دوست
 تا به خود باز آیم آنکه وصف دیدارش کنم
 از که می پرسی دراین میدان که سرگردان چو گوست
 عیب پیراهن دریدن می کنندم دوستان
 بی وفا یارم که پیراهن همی درم، نه پوست
 خاک سبزا رنگ و باد گلفشان و آب خوش
 ابر مروارید باران و هوای مشک بو است
 تیر باران بر سر و عارف گرفتار نظر
 مدعی در گفتگوی و عاشق اندر جستجو است
 چشم اگر با دوست داری گوش با دشمن مکن
 عاشقی و نیک نامی سعیدیا سنگ و سبو است

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از نظر حلم

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از میرد و غیره روایت شده است:

أَنَّ شَامِيًّا رَأَاهُ رَاكِبًا فَجَعَلَ يُلْعَنُهُ وَالْحَسَنُ (ع) لَا يَرُدُّ فَلَمَّا فَرَّغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ (ع) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَضَحِكَ وَقَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ
 أَطْنُكَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ شَبِهُتَ، فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرْشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا حَمَلْنَاكَ
 وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ غُرْبَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوَيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ
 فَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيْفَنَا إِلَى وَفْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا عَرِيضًا وَ
 مَالًا كَبِيرًا، فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ

أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَيَّ، وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ، وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفَهُ إِلَيَّ أَنْ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِدًا لِمُحِبِّهِمْ.

ابن شهر آشوب از مبرّد و غیره روایت نموده مردی از اهل شام امام حسن مجتبی(ع) را در حالیکه آن بزرگوار سواره می گذشت ملاقات کرد و بدون مقدمه شروع کرد به ناسزا گفتن به آن حضرت، ولی امام علیه السلام هیچ عکس العملی نشان نداد تا آنکه آن مرد از دشنام دادن فارغ شد، آنگاه حضرت به جانب او اقبال نموده و با تبسم بر او سلام کرد و فرمود: ای شیخ، گمان می کنم غریب می باشی، و شاید برای تو شبهه ای رخ داده، پس اگر از ما استرضا جوئی از تو راضی و خوشنود می شویم، و اگر چیزی سؤال کنی عطا می کنیم، و اگر از ما طلب ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم، و اگر بار برداری بطلبی به تو عطا می کنیم، و اگر گرسنه باشی تو را سیر می کنیم، و اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم، و اگر محتاج باشی بی نیازت می کنیم، و اگر رانده شده ای تو را پناه می دهیم، و اگر حاجتی داری حاجتت را برمی آوریم، و اگر بار خود را به خانه ما فرود بیاوری و مهمان ما باشی تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود زیرا ما خانه گشاده داریم و جاه و مال فراوان است، چون مرد شامی این سخنان را از آن حضرت شنید گریست و گفت: شهادت می دهم که توئی خلیفه الله در روی زمین، و خدا بهتر می داند که رسالت و خلافت خود را کجا قرار دهد، پیش از آنکه تو را ملاقات کنم تو و پدرت دشمن ترین خلق خدا بودید نزد من، و الحال محبوب ترین خلق خدائید نزد من، پس بار خود را به خانه آن حضرت فرود آورد، و تا در مدینه بود مهمان آن بزرگوار بود، و از محبان و معتقدان خاندان جلیل نبوت و اهل بیت رسالت گردید. آری حضرت امام حسن مجتبی علیه آلاف التحية و الثناء مظهر حلم خداست، وَ الْحِلْمُ الْحَسَنِيَّةُ شهرت جهانی دارد، شیعیان و محبان آن حضرت بایست حلم و اخلاق جمیله و حسنه را از آن بزرگوار که مجلای حلم پروردگار است سرمشق بگیرند، این خاندان میزان و الگوی جمیع صفات حسنه و خصال جمیله اند.

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر	بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر
مرد شامی گشت مجذوب حسن(ع)	باعشش گردید آن حلم حسن
من ندیدم در جهان جستجو	هیچ خلقت بهتر از خلق نکو
آن حسن خلقش حسن خلقش حسن	مظهر حلم خدای ذوالمنن
جان ربّانی ثناگوی حسن(ع)	جان به قربان حسن خوی حسن

سایه او بر سر ما مستدام جان فدای عترت خیر الانام

دشمن به حلم امام حسن علیه السلام مقرر و معترف است. در کتب معتبره آمده چون جنازه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را به سمت بقیع حرکت دادند، مروان با آن دشمنی و کینه که نسبت به خاندان نبوت داشت، آمد به مشایعت جنازه آن حضرت، و سریر امام حسن علیه السلام را بر دوش کشید، امام حسین علیه السلام فرمود که: تو جنازه امام حسن (ع) را حمل می کنی و حال آنکه در زندگی اش دل او را پر از خون نمودی، مروان گفت: من این کار را با آن کسی انجام دادم و به او ستم کردم که **یوازي حلمه الجبال**^{۳۹}، حلم و بردباری و شکیبائی او با کوهها معادل بود، واقعا **الفضل ما شهدت به الأعداء**.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از نظر سخاوت

در کتب معتبره نقل شده که شخصی به محضر امام حسن علیه السلام آمد و اظهار فقر و پریشانی خویش نمود، حضرت به خازن خود فرمود: چه مقدار نزد تو است؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم، فرمود: بده آن را به این مرد فقیر، و نیز دارد مردی دعا می کرد که خدایا ده هزار درهم به من بده، در این موقع امام حسن علیه السلام رسید، فرمود: از کجا هستی؟ و او را به منزل برد و مورد تفقد قرار داد و پنجاه هزار درهم به آن مرد داعی داد و از او معذرت خواست.

و نیز دارد که امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر علیهم السلام به طرف صحرا رفتند، به پیرزنی برخورد نمودند و چون گرسنه بودند مهمان او شدند، آن زن فقط یک بزغاله ای داشت و در پذیرایی از آنان دریغ نداشت، بزغاله را ذبح و غذایی برای ایشان مهیا کرد و آنها غذای او را خوردند. امام حسن او را دعوت به مدینه کرد، چون آن زن به مدینه آمد حضرت به او هزار گو سفند و هزار دینار بخشید و او را فرستاد نزد برادرش امام حسین علیه السلام، حضرت پرسید: برادرم به تو چه داد؟ گفت: چنین مقدار دینار و این تعداد گو سفند. حضرت امر کرد معادل آن به او بخشیدند. سپس نزد عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب کبری رفت. او هم معادل همین مقدار به آن زن بخشید. آن زن برگشت به دیار خود نزد شوهرش در حالی که غنی و ثروتمند بود.^{۴۰}

و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده: **قال الصادق علیه السلام: ان الحسن بن علي عليهما السلام حج خمسة عشرین**

۳۹ - تهذیب التهذیب : ۲ / ۲۹۸

۴۰ - نقل از فصول المهمه ابن صباغ، ص ۱۴۱

حَجَّةَ مَاشِيًا وَ قَاسِمِ اللَّهِ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ وَ فِي خَبَرِ قَاسِمِ رَبِّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ^{٤١} ابن شهر آشوب از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه‌السلام بیست و پنج مرتبه پیاده به حج رفت، و دو مرتبه و به روایتی سه مرتبه مالش را با خدا قسمت کرد، یعنی نصف آن را خود برداشت و نصف دیگر را به فقراء داد.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام از نظر زهد و تقوی و ورع و عبادت

حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام ازهدالزاهدین و اتقی المتّقین و اورع الاورعین و اعبدالعابدین در عصر و زمان خود بوده است، و این صفات جمیله را از پدر بزرگوارش ارث برده، و وارث خصال آن ولیّ ذوالجلال در تمام شئون و محاسن و کمال بوده است، و برای بیان هریک از این صفات در آن حضرت بای جدیگاهانه لازم است که شرح آن از و سع این رساله مختصره خارج است.

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

ابن بابویه قمی در باب زهد امام حسن مجتبی کتابی مخصوص نگاشته است.

در کتب معتبره آمده که آن حضرت دائم‌الذکر بوده و همیشه به ذکر خدای متعال اشتغال داشته است، البته امام علیه‌السلام باید چنین باشد، زیرا لذتی برای او از ذکر معبود خود لذیذتر وجود ندارد. حضرت سیدالساّجیدین زین‌العابدین علیه‌السلام هم در مناجات خود با خدایش عرض می‌کند: **الهی اَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ**^{٤٢}.

علّامه فیض کاشانی گفته است:

بجز از ذکر یار استغفرالله ز بود مستعار استغفرالله

زبان کان تر به ذکر دوست نبود ز شرّش الحذر استغفرالله

امام حسن مجتبی علیه‌السلام چون به وضو شروع می‌نمود حالش تغییر می‌کرد، و چون شروع به نماز می‌کرد چنان در خضوع و خشوع فرو می‌رفت که مو بر بدنش راست می‌شد، حال استغراق آن حضرت در حین نماز و توجّه او به جمال و جلال ربّ متعال بیرون از حدّ توصیف است.

٤١ - مناقب ابن شهر آشوب، ص ١٥٣

٤٢ - از مفاتیح‌الجنان محدث قمی

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

حکمت و فلسفه صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه

چه خوب است که ما به حکمت و فلسفه صلح حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام با معاویه از لسان خود آن معدن حکمت و مقام عصمت آگاه شویم، چه، کلام معجز نظام او عالیترین جواب و بهترین پاسخی است که به ملامت کنندگان آن حضرت نسبت به مصالحه آن بزرگوار با معاویه داده شده است.

در کتاب قیم احتجاج طبرسی که بسیار قابل اعتبار است چنین روایت گردیده است:

عن حنان بن سدير عن أبيه سدير بن حكيم عن أبيه عن أبي سعيد عقيصي قال: لما صالح الحسن بن علي بن أبي طالب (ع) معاوية بن أبي سفيان دخل عليه الناس فلامه بعضهم علي بيعته، فقال (ع): ويحكم ما تدرون ما عملت، والله للذي عملت لشيعتي خير مما طلعت عليه الشمس أو غربت. ألا تعلمون أنني إمامكم ومفترض الطاعة عليكم، وأحد سيدي شباب أهل الجنة بنص من رسول الله (ص) علي؟ قالوا: بلى. قال: أما علمتم أنّ الخضر لما خرق السفينة، وأقام الجدار، وقتل الغلام، كان ذلك سخطاً لموسي بن عمران (ع) إذ خفي عليه وجه الحكمة في ذلك، وكان ذلك عند الله تعالى ذكره حكماً و صواباً؟ أما علمتم أنه ما منا أحدٌ إلا ويقع في عنقه بيعةً لطاغية زمانه إلا القائم (عج)؟ الذي يصلي خلفه روح الله عيسى بن مريم (ع)، فإن الله عزوجل يخفي ولادته ويغيب شخصه لنلا يكون لأحدٍ في عنقه بيعةً إذا خرج، ذاك التاسع من ولد أخي الحسين، ابن سيّدة الإمام، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يظهره بقدرته في صورة شابٍ دون أربعين سنة، ذلك ليعلم أنّ الله علي كل شئ قدير.

در کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایت شده که چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد مردم به خدمت آن حضرت آمدند و بعضی ملامت کردند او را به بیعت معاویه، حضرت فرمود: وای بر شما، نمی دانید که من چه کار کرده ام برای شما، به خدا سوگند که آنچه من کرده ام بهتر است از برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن می تابد و طلوع و غروب می کند، آیا شما نمی دانید که من امام شما هستم و ولی امر شما که واجب الطاعة ام (چنانکه فرمان خدا در قرآن صادر شده است که شما باید اطاعت اولی الامر را بنمایید)، أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ^{۴۳}، آیا شما نمی دانید که من بنص رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از بهترین جوانان به شتم؟ (اشاره است به حدیث نبوی که: الحسن و الحسين سیّد شباب اهل الجنة).

گفتند: بلی قبول داریم، چنین است که می‌فرمایی، فرمود: آیا شما نمی‌دانید که آنچه خضر کرد موجب غضب حضرت موسی شد؟ چه، خضر کشتی را سوراخ کرد، و بعد دیواری را که شکسته بود استوار نمود، و سپس غلامی را کشت، با اینکه کارهای خضر همه بر طبق حکمت و مصلحت بود اما چون اسرار این اعمال بر موسی هویدا نبود خشمگین شد و حال اینکه کارها که خضر انجام داد عندالله حکمت و صواب و پسندیده بود (چنانکه بعداً که خضر وجه حکمت و سرّ آن کارها را به موسی گفت، بر اسرار آن مطلع شد. خضر گفت به موسی بن عمران حکمت کارهای من این است: نظر به اینکه کشتی مال یتیم بود و باید حفظ می‌شد، و آن غلام پسر کافری بود که می‌بایست نسلش قطع گردد، و دیوار از یتیمانی بود که زیر آن گنجی بود و می‌بایست آن گنج باقی بماند تا آن یتیمان بالغ شوند و گنج متعلق به خود را بردارند)، حال مقصود و منظور حضرت امام حسن علیه‌السلام در این مثال این است که مصالحه من با معاویه بر طبق حکمت و مصلحت است و شما اسرار آن را نمی‌دانید، من می‌دانم که چه خدمتی کرده‌ام، اگر من صلح نمی‌کردم احدی از شیعیان و دوستان ما باقی نمی‌ماند بلکه همه کشته می‌شدند و من به واسطه حفظ خون مردم و شیعیانم از حقّ خود گذشتم، و من به مصلحت بقاء دین با معاویه صلح کردم و دین را از خطر حفظ نمودم، و مصلحت اسلام و نظام کل را رعایت کردم.

حسن از صلح شد دین را نگهبان حسین از جنگ رونق داد برآن

شما بدانید که هیچ یک از ما اهل بیت عصمت و خاندان نبوت نیست مگر اینکه بیعت او به طاغوت زمانش واقع می‌شود و آنکه این بیعت در گردن او نیست، او قائم آل محمد دوازدهمین نبیّ برج امامت و ولایت حضرت مهدی است، و اوست که عیسی بن مریم در پشت سر آن حضرت نماز خواهد خواند، خداوند متعال آن ولیّ ذوالجلال را از دیده‌ها غائب می‌گرداند تا طاعی و ستمگری به او دسترسی پیدا نکند، و او نهمین فرزند برادر امام حسین خواهد بود، خداوند به قدرت خود عمر او را طولانی گرداند در غیبتش، تا گاهی که مصلحت در تجلّی و ظهورش اقتضا کند، و زمانی که متجلّی و ظاهر شود مانند جوانی خواهد بود که چهل سال سنین عمرش باشد تا قدرت مطلقه پروردگار بر هر چیز آشکار شود. و نیز در همین کتاب احتجاج طبرسی دارد که مردی خدمت حضرت امام حسن علیه‌السلام رسید و عرض کرد: **يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَذَلَّتْ رِقَابِنَا، وَ جَعَلْتَنَا مَعْشَرَ الشَّيْئَةِ عِبِيداً؟ مَا بَقِيَ مَعَكَ رَجُلٌ.**

ای فرزند رسول الله ما را ذلیل کردی و ما شیعیان را غلامان بنی امیه گردانیدی.

حضرت فرمود: به چه سبب؟ گفت: چونکه امر خلافت را به معاویه واگذار کردی. حضرت امام حسن علیه‌السلام

فرمود: به خدا سوگند که یاوری نیافتم، و اگر یاوری می‌یافتم شب و روز با او جنگ می‌کردم تا خدا میان من و او حکم کند، و لیکن شناختم اهل کوفه را، و امتحان کردم ایشان را، و دانستم که ایشان به کار من نمی‌آیند، عهد و پیمان ایشان را وفائی نیست و بر گفتار و کردار ایشان اعتماد نیست، زبانشان با من است و دل ایشان با بنی امیه است و شمشیرشان بر علیه ما، **قال: و هو یکلّمني إذ تنخّع الدّم، فدعا بطّستٍ فحمل من بین یدیه ملئی ممّا خرج من جوفه الدّم**، آن مرد گفت: حضرت داشت با من سخن می‌گفت که ناگاه خون از حلق مبارکش فرو ریخت، طشت طلب کرد و در زیر آن خون‌ها گذاشت و پیوسته خون از حلق شریفش می‌آمد تا آنکه طشت مملو از خون شد.

راوی گفت عرض کردم: یا بن رسول‌الله چرا چنین شده‌ای؟ حضرت فرمود: معاویه زهری فرستاده و به خوردن داد، آن زهر به جگر من رسیده است، و این خون‌ها که در طشت می‌بینی قطعه‌های جگر من است، گفتم: چرا مداوا نمی‌کنی؟ حضرت فرمود که: دو مرتبه دیگر مرا زهر داده‌اند و مداوا شده، این مرتبه سوم است، قابل معالجه و مداوا نیست.

غالب آمد قی و در طشت فرو ریخت ز حلق

پاره‌های جگر و دید پر از خون لگن است

زد به سر زینب مظلومه، در آن طشت چو دید

لخته‌های جگر پاک حسن موجزن است

گفت ای آه که شد خاک مصیبت به سرم

بی‌برادر به جهان جامه به جسم کفن است

آه و افسوس که یاد آدمم از طشت حسین

که از آن طشت پر از خون جگر مرد و زن است

گویم از طشت و سر و چوب و یا درد شراب

یا زینب که چو فهمید که وقت زدن است

جامه زد چاک و بسر خاک برافشانند و کشید

نعره کی چرخ نه این سر سر فخر زمن است؟!

لب و دندان حسین است که بوسید نبی

چوب خزران یزید است که دندان شکن است

حضرت امام حسن علیه‌السلام چون دید که اسلام و دین در معرض خطر است و بایست آن را از خطر حفظ کند و همانطور که قبلاً اشاره‌ای شد، مصلحت در این بود که با معاویه صلح نماید.

چگونه اقدام به این کار نکند و حال آنکه آن حضرت مظهر عالم‌السر و الخفیات است، و مکنون ضمیر و سر‌السر مردم را می‌داند، و می‌داند که اکثر مردم بر طریق نفاق اند، ظاهرشان با آن حضرت و باطن آنان طرفدار دشمنان آن بزرگوار است. مضافاً به اینکه جماعت قلیله‌ای که محور آن حضرتند قدرت مقاومت در قبال لشکرهای شام را ندارند، در عین حال بی‌وفائی اصحابش به حدی رسیده که اکثر رؤسای لشکرش به معاویه نوشتند که: ما مطیع و منقاد توایم، زود متوجه عراق شو، به محض اینکه به ما نزدیک شوی ما امام حسن را گرفته به تو تسلیم می‌کنیم. حضرتش بر این قضایا مطلع بود و چیزی بر او مخفی نبود، و بر حسب ظاهر هم وضع روشن بود که قضیه از چه قرار است، از طرفی مشاهده نمود که معاویه نامه‌ای در باب صلح و سازش برای آن حضرت نوشته، و مخصوصاً نامه‌های منافقان نزدیک به آن جناب را که به او نوشته بودند و اظهار اطاعت و انقیاد به معاویه نموده بودند به نامه خود ضمیمه کرده نزد آن حضرت فرستاده و در نامه خود نوشته بود که: اصحاب تو با پدرت موافقت نکردند با تو هم نیز موافقت نخواهند نمود، اینک عین نامه‌های ایشان است که جهت اطلاع و استحضار برای تو فرستادم. بالجمله چون دید معاویه طلب صلح کرد، حضرت ناچار در مصالحه با او اقدام فرمود با شروط بسیاری که مقرر شده، و تمام آن شروط به نفع اسلام بود، اگرچه امام حسن علیه‌السلام می‌دانست سخنان معاویه جز کذب و دروغ فروغی ندارد و هرگز به آن شروط عمل نخواهد کرد، لکن چاره‌ای نداشت جز صلح با او، زیرا می‌دانست که آن مردمی که به یاری او جمع شده بودند جز معدودی تمام بر طریق نفاق اند، و اگر کار به جنگ منجر می‌شد در اوّل حمله آن عده قلیله از شیعه خودشان ریخته می‌شد، و یک تن به سلامت نمی‌ماند.

بنابراین جای اعتراض بر صلح آن حضرت نیست، مخصوصاً که آن حضرت دارای مقام عصمت است، چه علمش فانی در علم

خدا، و اراده و مشیّتش فانی در اراده و مشیّت خداست، و آنچه می‌کند طبق خواست و مشیّت الهی است.

اشاره مختصر به مناقب مشترکه امام حسن و امام حسین دو سبط پیغمبر (ص)

قال رسول الله (ص): الحسن و الحسين سبطان من الاسباط^{٤٥}.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین دو سبط از اسباطند.

قال (ص): الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة^{٤٦}.

رسول الله (ص) فرمود: حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتند.

قال (ص): احب اهل بيتي الي الحسن و الحسين^{٤٧}.

رسول الله فرمود: حسن و حسین دوست داشتنی‌ترین اهل بیت من هستند.

قال (ص): من احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني^{٤٨}.

رسول الله فرمود: حسن و حسین را من دوست دارم، و دوست دارم آنها که آن دو را دوست دارند، و دشمن می‌دارم آنها که

آن دو را دشمن دارند.

قال (ص): الحسن و الحسين ابناي، من احبهما احبني و من احبني احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة^{٤٩}.

رسول الله (ص) فرمود: حسن و حسین دو فرزندان من هستند، کسی که آنها را دوست دارد مرا دوست داشته، و کسی که

مرا دوست دارد خدا او را دوست دارد و وارد بهشت فرماید.

قال (ص) للحسن و للحسين: انما امامان و لأمكما الشفاعة، و قال من احبني و احب هذين و اباهما و أمهما كان معي

في درجتي في الجنة يوم القيامة^{٥٠}.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود به حسن و حسین علیهما السلام: شما دو پیشوا و امام امت هستید، و شفاعت مخصوص

مادر شما است، و نیز فرمود: هرکس این دو نفر و پدر و مادر آنها را دوست بدارد در قیامت با من در بهشت در درجه من خواهد

بود.

٤٥ - صواعق ص ١١٤

٤٦ - بحار ص ٥٨ ج ٦

٤٧ - صواعق صفحه ١١٤

٤٨ - صحیح ترمذی صفحه ٣٠٦ ج ٢

٤٩ - صحیح ترمذی صفحه ٣٠٦ ج ٢

٥٠ - ینابیع الموده صفحه ١٦٤

باری احادیث صادره از لسان رسول الله (ص) درباره حسنین (ع) که مورد اتفاق عامّه و خاصّه است بسیار است، این دو بزرگوار هر دو مظهر اسماء حسنی و مجلای صفات علیای الهی هستند و هر دو مظهر قدرت مطلقه ربّانیّه‌اند.

این دو بزرگوار هر دو آئینه حسن و جمال و جلال حضرت ذوالجلال هستند. این دو بزرگوار هر دو حافظ و نگهبان و محیی اسلام و احکام قرآن هستند. این دو بزرگوار هر دو برای حفظ اسلام اقدام به انجام کار خود کرده‌اند. منتهی امام حسن مصلحت را در حفظ دین، صلح با معاویه دانست، و امام حسین حفظ دین را در جنگ با یزید دانست، و هر دو طبق دستور و مشیّت الهی عمل نمودند. بنابراین عقول ناقصه و افکار مردم بی‌خبر از حکمت و اسرار الهی را نرسد که اعتراض به کار این دو بزرگوار نمایند و بگویند چرا امام حسن صلح و امام حسین جنگ نمود، زیرا عمل هر دو به نفع اسلام و دین و مصلحت نظام کل بوده است، پس چون و چرا در اقدام به انجام این دو عمل از این دو نفر که هر دو معصوم هستند به هیچ وجه جایز و روا نیست، زیرا شخص معصوم هر کاری انجام دهد بر طبق مشیّت خداست: **ما یشاءون الا ان یشاءالله.**

الحق عارف عالیقدر صغیر اصفهانی اشعاری عالی سروده است:

ظهور حلم حق سبب پیمبر	سرور جان زهرای مطهر
علی را وارث اورنگ شاهی	حسن آئینه حسن الهی
شهی کز حلم او گاه تصوّر	خرد غرق است در بحر تحیر
به ساحل کی رسیدی کشتی دین	نه لنگر بودش از آن حلم و تمکین
توانائی که گر گشتی مصمم	دمی بر هم زدی اوضاع عالم
زمین را آسمان کردی به ایماء	برآوردی ثری را بر ثریا
بدان قدرت زدشمن هرچه دیدی	تحمل کردی و بر جان خریدی
به خصم از صلح کردی، پاس دین بود	که پاس دین به عهد وی چنین بود
(حسن از صلح شد دین را نگهبان	حسین از جنگ رونق داد بر آن)
دو دستند این دو از حلم و شهامت	گرفته رایت دین تا قیامت
مر این دو، ملک دین را شهریارند	به عرش پاک یزدان گوشوارند

خوش است اینجا سوی معنی گرایم بیا تا عرش حقت وا نمایم
 به هر دل کاین دو تن دارند منزل بود عرش الهی بی شک آن دل

حسن را درد و محنت از برادر اگر افزون نباشد، نیست کمتر
 سزد بر آن در دریای لاهوت سرشک از دیده باری همچو یاقوت
 که بد گوهرترین زمره ناس زمرّد ساخت لعل وی ز الماس
 چنان کز تشنگی شاه شهیدان چو ماهی گشت روی خاک غلطان
 حسن از آب غلطان شد به بستر بزد بر خرمن جان، آبش آذر
 به جز نعلش حسن نعلشی به دوران نگشت از بعد کشتن تیرباران
 جراحاتی که از شمشیر و خنجر شهید کربلا را بد به پیکر
 حسن را بر جگر بودی بس افزون زتیر طعنه آن مردم دون
 (صغیر) از داغشان در شور و شین است گهی ذکرش حسن گاهی حسین است

وصیت حضرت امام حسن مجتبی به برادرش حضرت حسین بن علی صلوات الله علیهما

این وصیتی است از حسن ابن علی بن ابیطالب (ع) به سوی برادر خود حسین بن علی (ع)، وصیت می‌کنم که گواهی می‌دهم به وحدانیت خدا که در خداوندی شریک ندارد و در پادشاهی کسی شریک او نیست، و اوست سزاوار پرستیدن و در معبودیت شریک ندارد، و محتاج به معین و یآوری نیست، و همه چیز را او خلق کرده است، و هرچیز را او تقدیر کرده، و او سزاوار است به عبادت و پرستش و به حمد و ستایش، هر کس که اطاعت او کند رستگار است و هر که معصیت او کند گمراه می‌شود، و هر که توبه کند به سوی او هدایت می‌یابد.

پس وصیت و سفارش می‌کنم تو را ای حسین در حق آنها که بعد از خود می‌گذارم از اهل خود و فرزندان خود و اهل بیت، که تو درگذری از گناهکاران ایشان و قبول کنی احسان نیکوکاران ایشان را و خلف من باشی نسبت به ایشان و پدر مهربان باشی برای آنها، و آنکه دفن کنی مرا با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله.

همانا من احقّم به آن حضرت و به خانه او از آنهایی که بی‌رخصت او داخل خانه او شده‌اند، و حال آنکه حق تعالی نهی کرده است از آن، چنانچه در کتاب مجید خود فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ** ۵۱، پس، بخدا سوگند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رخصت نداد ایشان را در حیات خود که بی‌اذن داخل در خانه او شوند، و هم رخصتی به ایشان نرسید بعد از وفات آن حضرت، ولیکن ما مأذونیم و رخصت داریم تصرف نمائیم در آنچه از آن حضرت به میراث به ما رسیده است. پس ای برادر اگر آن زن مانع شود سوگند می‌دهم تو را به حق قرابت و رحم که نگذاری در جنازه من به قدر محجمه ۵۲ از خون بر زمین ریخته شود تا حضرت رسالت(ص) را ملاقات کنم، و نزد او مخاصمه نمایم، و شکایت کنم به آن حضرت از آنچه بعد از او از مردم کشیدم. و موافق روایت کافی و غیره فرمود: پس جنازه مرا حمل دهید به بقیع و در نزد مادرم فاطمه علیها السلام مرا دفن کنید، چون از وصایای خویش فارغ گردید دنیا را وداع کرده به سوی بهشت خرامید.

ابن عباس گفت که چون آن حضرت به عالم بقا رحلت فرمود، امام حسین علیه‌السلام مرا و عبدالله بن جعفر و علی پسر مرا طلبید و آن حضرت را غسل داد و خواست که در روضه منوره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بگشاید و آن حضرت را داخل کند.

پس مروان و آل ابی سفیان و فرزندان عثمان جمع گشتند و مانع شدند و گفتند: عثمان شهید مظلوم به بدترین مکان‌ها در بقیع دفن شود و حسن(ع) با رسول خدا؟ این کار هرگز نخواهد شد تا نیزه‌ها و تیرها و شمشیرها شکسته شود، و جعبه‌ها از تیر خالی شود. امام حسین علیه‌السلام فرمود: به حق آن خداوندی که مگه را حرم محترم گردانید که حسن فرزند علی و فاطمه(ع) احق است به رسول خدا(ص) و خانه او از آنها که بی‌رخصت داخل خانه او گردیده‌اند. به خدا سوگند که او سزاوارتر است از آن حمّال خطاها که ابوذر را از مدینه بیرون کرد و با عمار یا سر و ابن مسعود کرد آنچه کرد و قرق کرد اطراف مدینه و چراگاه آن را، و راندگان رسول خدا را پناه داد.

و موافق مضامین روایات دیگر، مروان بر استر خود سوار شد به نزد آن زن رفت و گفت: حسین(ع) برادر خود حسن علیه‌السلام را آورده است که با پیغمبر(ص) دفن کند بیا و مانع شو، گفت چگونه مانع شوم.

پس مروان از استر بزیر آمد و او را بر استر سوار کرده به نزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و فریاد می‌کرد و

۵۱ - آیه ۵۳ سوره احزاب

۵۲ - شیشه حجامت

تحریص می نمود بنی امیّه را، که مگذارید حسن(ع) را در پهلوی جدّش دفن کنند، ابن عباس گفت در این سخنان بودیم که ناگاه صداها شنیدیم و شخصی را دیدم که اثر شرّ و فتنه از او ظاهر است می آید، چون نظر کردم دیدم (فلانه) است با چهل کس سوار است و می آید و مردم را تحریص بر قتال می کند، چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید و گفت: یا بن عبّاس شما بر من جرأت بهم رسانیده اید، هر روز مرا آزار می کنید، می خواهید کسی را داخل خانه من کنید که من او را دوست نمی دارم و نمی خواهم. من گفتم: وا سوأتاه یک روز بر شتر سوار می شوی و یک روز بر استر و می خواهی نور خدا را فرو نشانی، و با دوستان خدا جنگ کنی و حایل شوی میان رسول خدا و حبیب و دوست او؟! پس آن زن به نزد قبر آمد و خود را از استر افکند و فریاد زد بخدا سوگند که من نمی گذارم حسن(ع) را در اینجا دفن کنید تا یک مو در سر من هست.

و به روایت دیگر جنازه آن حضرت را تیرباران کردند تا اینکه هفتاد تیر از جنازه آن جناب بیرون کشیدند، پس بنی هاشم خواستند شمشیرها بکشند و جنگ کنند، حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند می دهم شما را که وصیت برادرم را ضایع نکنید، و چنین مکنید که خونی ریخته شود، پس با ایشان خطاب کرد که اگر وصیت برادرم نبود هر آینه می دیدید چگونه او را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن می کردم و بینی های شما را بر خاک می مالیدم. پس جنازه آن حضرت را برداشتند و به جانب بقیع حمل دادند و نزد جدّه او فاطمه بنت اسد رضی الله عنها دفن کردند، نقل از کتاب منتهی الآمال مرحوم ثقة الاسلام محدّث قمی.

به جز نعل حسن نعشی به دوران	نگشت از بعد کشتن تیرباران
جراحاتی که از شمشیر و خنجر	شهید کربلا را بد به پیکر
حسن را بر جگر بودی بس افزون	ز تیر طعنه آن مردم دون

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و سبب شهادت و تاریخ آن

مطابق مستفاد از اخبار در سبب شهادت آن بزرگوار آمده معاویه بعد از استقرار سلطنت خویش و اطمینان از سکوت معارضین، خواست برای ولایتعهدی فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد، تنها مانع این کار بر حسب صلح نامه وجود امام حسن مجتبی علیه السلام بود، لذا بر قتل امام قیام کرد و جعه دختر اشعث را که زوجه حضرت امام حسن مجتبی(ع) بود مامور این کار نمود، و پنجاه هزار درهم با مقداری زهر برای او فرستاد و به او وعده داد اگر حسن بن علی را مسموم کند او را برای یزید

پسرش عقد بندد، و جعده در اوّل سال پنجاه هجرت شوهر خود حضرت امام حسن علیه‌السلام را مسموم ساخت. چون امام حسن شهید گردید، جعده برای معاویه پیغام کرد که بنا بر وعده باید وفا کنی و مرا به یزید عقد نمائی، او را ضی نشد، گفت: زنی که شوهر خود را به عذر و مکر مسموم کند و خیانت به شوهر نماید، چگونه قابل اعتماد است؟! و این زن جانیه خسر الدنیا و الآخره از همه چیز محروم گردید.

در اخبار آمده آخرین سمّی که به وسیله جعده به حضرت امام حسن علیه‌السلام دادند سوده الماس بود و جگر آن بزرگوار را پاره پاره کرد.

حکیم سنائی در سبب قتل آن جناب نظماً چنین گفته است:

بی‌سبب خصم قصد جانش کرد	او بدانست و زان امانش کرد
بار دیگر به قصد او برخاست	بی‌گناهی و را بکشتن خواست
پس سیم بار عزم کرد درست	شربت زهر هم‌چو بار نخست
راست کرد و بداد آن ناپاک	که جهان باد از چنان زن پاک
صد و هفتاد و اند پاره جگر	بدر انداخت زان لب چو شکر
جان بداد اندر آن غم و حسرت	باد بر جان خصم او لعنت

امام حسن بر اثر آن زهر شهید گردید، چون خواستند جنازه آن مظلوم مسموم شهید را در روضه جدّش دفن نمایند عایشه به تحریک همان کسانی که او را به جنگ جمل قیام دادند سوار استری شد و گفت: من نمی‌گذارم جسد امام حسن را در این حجره دفن کنید، این حجره از آن من است، محمد حنیفه پیش رفت و خطاب به عایشه چنین گفت: **یوماً علی بغل ، ویوماً علی جمل ، فما تملکین نفسک ولا تملکین الأرض عداوة لبني هاشم!**^{۵۳}

تَجَمَّلْتَ تَبَغَّلْتَ وَ اِنْ عَشْتِ تَفِيْلَتِ لَكَ التَّسُّعُ مِنَ الثَّمَنِ وَ فِي الْكَلِّ تَصْرَفْتِ^{۵۴}!

یک روز سوار شتر می‌شوی جنگ جمل را بپا می‌کنی، امروز هم سوار قاطر شدی برای خونریزی، و اگر روز دیگر بمانی سوار

۵۳ - اصول کافی: ۳۰۲/۱

۵۴ - ابن حجاج شاعر بغدادی

فیل خواهی شد! ۵۵

باید از این زن پرسید اگر تو بر حسب الارث مالکیتی در این حجره داری، پیغمبر اکرم نه زن داشت، بنابراین سهم الارث تو هشت یک از نه یک خواهد بود، چگونه تو کلّ این خانه را تملک نموده و مانع دفن حسن(ع) فرزند رسول خاتم صلی الله علیه و آله شده‌ای، و لنعم ما قال الصقر البصری^{۵۶}.

و یومَ الحسنِ الهادی علی بغلک أسرعتِ
 و مایسنتِ و مانعتِ و خاصمتِ و قاتلتِ
 و فی بیت رسول الله بالظلم تحکمتِ
 هل الزوجةُ اولى بالمواریث من البنتِ
 لك التسعُ من الثمنِ فبالکُلّ تصرّفتِ
 تجملتِ تبغلتِ ولو عشت تفیلتِ

باری به فرمان این زن نعش امام حسن مجتبی(ع) تیرباران گردید، و نعش حضرت را به جانب بقیع حمل دادند و آنجا دفن نمودند.

در تاریخ شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سه قول است، یکی آنکه در هفتم ماه صفر و قول دیگر اینکه در بیست و هشتم صفر و بقول سوم آخر ماه صفر در سال پنجاهم هجرت شهادت آن بزرگوار واقع شده است، قول اول به نقل مصباح و قول دوم به نقل مناقب و قول سوم به نقل کافی در روضة الواعظین است.

در کشور ایران شیعیان این هر سه روز به عزاداری و سوگواری می پردازند، خداوند قبول نماید و اجر عظیم به آنها مرحمت فرماید. در فضیلت گریه کردن بر آن حضرت روایات بسیار نقل شده است، از جمله اینکه پیغمبر اکرم(ص) فرموده: هر کس بر او بگرید دیده اش کور نشود روزی که دیده ها کور می شود، و هر که بر مصیبت او اندوهناک گردد اندوهناک نشود آن روزی که دلها اندوهناک شوند، و هر که در بقیع او را زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد روزی که قدمها بر آن لرزان است، و باید دانست که قبر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به این وضع فعلی نبوده است، قبر مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام سابقاً دارای صندوق و ضریح و روضه و قبه و بارگاه و کفش کن و ایوان و رواق بوده که در سال نود و پنج بنا شد، و متأسفانه وهابیهها ویران کردند و تمام آن آثار را محو و نابود نموده اند، و هر چند تجدید بنا و قبه و بارگاه آن بزرگوار تکرار شد ولی باز

۵۵ - همینطور نقل از ابن عباس در الخرائج: ۲۴۳/۱: (وا سواتاه! یوماً علی بغل و یوماً علی جمل! و فی رواه: یوماً تجملت، و یوماً تبغلت، وإن عشت تفیلت)

۵۶ - من مناقب آل ابي طالب: ۲۰۴/۳

دست وهابی آن را خراب کرد، و اکنون وضع بقیع به صورتی است که مشاهده می‌شود.

همین بس است برای مظلومیت امام حسن مجتبی علیه‌السلام که آن حضرت در حیات و ممات هر دو مظلوم واقع شده

است الا لعنة الله على القوم الظالمین.

زیارت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام

چنانچه بخواهی آن حضرت را زیارت نمائی می‌گویی:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
نُورَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِرَاطَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيَانَ حُكْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ
الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبِرُّ الْوَفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَائِمُ الْأَمِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ بِالتَّأْوِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا
الْهَادِي الْمَهْدِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصِّدِّيقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

برای زیارت ائمه بقیع یعنی امام حسن مجتبی و امام زین‌العابدین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم السلام مستقلاً

زیارت پرمحتوائی است که در کتاب مفاتیح‌الجنان محدث قمی رحمة الله مذکور است، و در نظر اهل معرفت بهترین زیارت

برای ایشان و سایر ائمه اطهار زیارت جامعه کبیره است.

بارقة ربانیّه فی دفع مسائل غامضه

بارها مشاهده شده که مسائلی غامضه از ناحیه برخی از علاقمندان به دانستن مطالب مشکله مهمّه و کشف حقایق و اسرار

مربوطه به ائمه اطهار علیهم السلام درباره شهادت و مسمومیت ایشان که یا به شمشیر یا وسیله خوراندن زهر به آنان بوده،

چنانکه در کلام امام همام سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء آمده است: **مَا مِنَّا إِلَّا**

مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ^{۵۷}، این سؤالات و پرسش‌ها مطرح می‌شود و مورد سؤال و پرسش این است:

آیا امیر اهل ایمان علی بن ابیطالب علیه‌السلام با اینکه از حادثه شب نوزدهم رمضان اطلاع داشت، و می‌دانست چنانچه آن

شب به مسجد برود سحرگاهان اشقی الاشقیاء دوران با ضرب شمشیر برآن زهرآلود آن حضرت را ضربت می‌زند، و این ضربت باعث کشتن و شهادت آن حضرت می‌شود، چگونه با علم به این حادثه مبادرت به رفتن مسجد فرمود؟ با اینکه القاء نفس را به تهلکه قرآن منع نموده است، لقله تعالی: **وَلَا تُقْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^{۵۸}.

و نیز آیا در علم خدای متعال شهادت ولیّ ذوالجلال گذشته بود به وقوع این حادثه؟ و به عبارت دیگر آیا اراده و مشیّت ذات احدیّت جلّت عظمته بر شهادت آن حضرت تعلّق گرفته بود؟ پس قضاء حتمی الهی قابل تغییر و تبدیل نبود؟ در این صورت ابن ملجم را در انجام عملش تقصیری نیست، چه او بر طبق علم و اراده و مشیّت حقتعالی مبادرت به انجام این کار نموده است. و عیناً همین سؤال در مورد حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، و نوشیدن آن بزرگوار آب زهرآلود از آن کوزه که آن مخدره ملعونه تهیّه کرده بود مطرح می‌شود، چنانچه همین سؤال در مورد حضرت امام حسین سیدالشهدا علیه‌السلام و رفتن آن حضرت به کربلا و وقوع آن حادثه اسفناک پیش می‌آید، و بایست جواب منطقی و پاسخ استدلالی عقلی و برهانی به این گونه سؤالات داده شود.

اکنون لازم است به مورد سؤال با منطق استدلال پاسخ داده شود:

اولاً باید دانست ذات احدیّت جلّت عظمته علاوه بر علم در مرتبه ذات، نیز علم دارد حضوراً و شهوداً به اعیان ممکنات به نفس وجود ممکنات، **لأنّ صفحات الأعیان بالنسبة إلى الباری كصفحات الأذهان بالنسبة إلى نفوسنا**.

و این مشاهده در دهر عالم واقع است دفعهً واحدهً دهریّه نه بطور تعاقب زمانی، لذا ازل و ابد در این شهود حاصل و در این مشهد حاضر است، و چون نبی و ولی و امام، مظهر تامّ اسماء و صفات الهیّه‌اند پس بالضرورة العقلیّه مظهر علم ح ضروری و شهودی باری تعالی می‌باشند، و بطور عیان و شهود هر چیز را در جای خود مشاهده می‌فرمایند، زیرا ولی مظهر علیم مطلق است، لذا تمام حوادث را قبل از وقوع در جای خود مشاهده می‌نمایند، و به همین جهت بوده که حضرت ختمی مرتبت محمد(ص) و ائمه طاهرین اوصیای قدّیسین آن حضرت از تمام وقایع و حوادث گذشته و آینده خبر داده‌اند.

پس وجود مقدّس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به علم قطعی اطلاع و یقین داشت که با شمشیر ابن ملجم کشته خواهد شد، و پیغمبر اکرم هم به آن حضرت وقوع حادثه شب نوزدهم رمضان را در مورد ضربت خوردن آن حضرت خبر داده بود، لذا

شب موعود را به علم حضوری شهود می‌فرمود، و می‌دانست که در علم ازلی الهی وقوع این حادثه گذشته، و مشیت حقتعالی بر شهادت او تعلق گرفته، و تقدیر تبدیل‌پذیر نیست، لذا با علمی که داشت مبادرت به رفتن مسجد در آن شب موعود فرمود، و مختاراً به حسن اختیار خود کشته شدن و شهادت خود را استقبال و قبول فرمود، و ابن‌ملجم هم مختاراً به سوء اختیار خود مبادرت به قتل آن حضرت نمود، لذا معاقب و مستحقّ لعن است. و باید دانست که مرگ تهلکة نیست تا منع **لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^{۵۹} شامل آن باشد، بلکه مرگ کمال است، و شهادت سعادت است، و مصداق **سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ**^{۶۰} است.

سؤال در مورد شهادت حضرت امام حسن مجتبی(ع) و پاسخگویی در مورد برخی پرسش‌ها استدلالاً و عقلاً:

به مقتضای خبر شریف رضوی: **مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ**^{۶۱}، حضرت امام حسن مجتبی(ع) دومین نیّر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت از کسانی است که با زهر جفا بوسیله آن مخدّره ملعونه شربت شهادت نوشیده است، حال همان سؤال که نسبت به شهادت امیر اهل ایمان علیّ بن ابیطالب مطرح و جواب آن با منطق استدلال داده شده نیز مورد بحث واقع می‌گردد. آیا حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام مطلع و مستحضر بود که آب زهرآلود در آن کوزه است، و عالمأ مبادرت به نوشیدن آن آب نمود؟ و آیا در علم ازلی الهی شهادت آن حضرت بوسیله آن آب زهرآلود گذشته بود، و مشیت الهیه بر آن تعلق گرفته بود؟ پس تقدیر و قضاء حتمی قابل تغییر و تبدیل نبود؟ آیا شبهه جبر پیش نمی‌آید که امام حسن مجتبی(ع) بالاجبار مبادرت به این کار نموده است، و اگر جبر و مجبور بودن در نوشیدن آن کوزه در کار است پس آن مخدّره ملعونه بی‌تقصیر است زیرا او مجریّه مشیت الهیه بوده است.

جواب به این سؤالات، مشابه همان بیانی است که در مورد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گردید و ما در این مقام اولاً اثبات علم حضوری شهودی امام را می‌نمائیم.

برهان نیّر عرشی بر اثبات علم امام

امام علم به ازل و ابد دارد و محیط بر تمام اشیاء و کافه موجودات است

در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت مسلّم و محقق و محرز است که وصول به مقام ولایت کلّیه

۵۹ - آیه ۱۹۵ سوره بقره

۶۰ - آیه ۱۳۳ سوره آل عمران

۶۱ - بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱

مطلقه بعد از طیّ مراتب عقلانی است که قبل از مقام ولایت است. این مراتب که چهار مرتبه است: مرتبه اول عقل هیولانی، دوم عقل بالملکه، سوم عقل بالفعل و چهارم مقام و مرتبه عقل بالمستفاد که مقام مشاهدات معقولات و جمیع حوادث گذشته و آینده است، چه آنکه اگر این مقام برای امام حاصل نشود و نائل به این مرتبه عالی نگردد وصولش به مرتبه ولایت کلیّه مطلقه طفره عقلیه خواهد بود و طفره عقلیه مانند طفره حسیه محال و ممتنع است.

پس همچنانکه در قاعده و برهان امکان اشرف، و صول فیض به اخس بعد از مرور به مرتبه اشرف است، همچنین حرکت صعودی و رسیدن به مقام ولایت بعد از طیّ مرتبه اخس است که مراتب عقلی باشد، بنابراین امام علیه السلام در مقام عقل بالمستفاد است که او را مقام مشاهده گویند و به لسان قرآن مقام الفؤاد است، كما قال الله تعالى: **مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ**، و عن الرضا عليه السلام: **مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ (ص) مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَىٰ**.

پس تمام وقایع و حوادث چه در ازل و چه در ابد مشهود مقام ولایت کلیّه مطلقه است و امام علمش محیط بر حوادث گذشته است و او به نظر دهری شهود وقایع را هر یک در جای خود می‌نماید.

که از آن سو جمله مآت یکی است صد هزاران سال و یکساعت یکی است

هست ازل را و ابد اتحاد

لمؤلفه:

او محیط است بر همه کون و مکان	نیست مجهولی بر او اندر جهان
مظهر علم خدای ذوالجلال	آن ولیّ الله بود ای خوش خصال
علم او باشد حضوری در جهان	مظهر علم خداوندش بدان
مظهر حسن جمال ذوالمنن	مجتبی شد آینه حسن حسن
او حسن خلق و حسن خلق آمدی	مظهر حسن خدای سمرمدی
جان (ربّانی) ثناگو تا ابد	بر حسن آئینه حسن صمد

این برهان و دلیل عقلی مختصری بود که بر اثبات علم حضوری و شهودی امام از طریق حکمت اقامه گردید، چنانچه برهان و دلیل سابق از طریق عرفان بیان شد.

حال نکته مهمی که در این مقام لازم است بدانی آن است که خداوند متعال مزاج انسان کامل ولی الله را در نهایت اعتدال و استحکام آفریده، و او را تکویناً دارای عدل و احکم امزجه قرار داده است، و چون امام و ولی دارای نفس کلیه الهیه و روح اعظم ولایتی است قادر است به قوت و قدرت روحی لاهوتی و ملکوتی خود، مزاج خویش را از افول و دثور حفظ نماید، مضافاً به اینکه وجود ذی جود او حافظ و نگهبان جهان و عالم امکان است و موت طبیعی مقام ولایت کلیه مطلقه هنگامی است که عالم کبیر را به منتهای کمال فعلیت خود برساند، و مادامی که عالم کبیر را به کمال لایق به خود نرساند موت طبیعی او واقع نخواهد شد.

و اینکه حکمت و مشیت الهیه در نظام کلّ لم صلحة اقتضا کرد موت ایشان را (تمام آن وقایع به موت اخترامی بوده، نه به موت طبیعی). مؤید این نکته نفی سه حکمیّه کلام معجز نظام امام همام مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیة و الثّناء است که فرمود: **مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ**^{۶۳}، بنابراین شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به موت اخترامی واقع شد، و این سبب اخترامی وجوب پیدا کرده بود که آن حضرت به سوء اختیار آن مخدره ملعونه مسموم و شهید شود، و در علم ازلی الهی برای رعایت نظام کلّ در نتیجه سوء اختیار آن ملعونه این معنی گذشته بود، لذا حضرت امام حسن مجتبی (ع) رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامرالله به حسن اختیار خود مبادرت به خوردن سم نمود.

و اما نکته مهم در سرّ قیام و نهضت حضرت امام الکونین سیدالعشاق مولانا ابی عبدالله الحسین که دانستن آن لازم است این است:

قیام و نهضت آن حضرت و آمدنش به کربلا بر طبق مشیت حقتعالی و روی فرمان باطنی و امر سرّی ربّانی بوده، و قدم به قدم طبق مشیت الهی و نظامنامه ربوبی حرکت فرموده است، پس بدواً و ختماً واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء طبق قضا و قدر الهی انجام شده، و مشیت و اراده سنیّه الهیه در کار بوده است: **سُبْحَانَ الَّذِي مَن لَّا يَجْرِي فِي مُلْكِهِ إِلَّا مَا يَشَاءُ** و امام حسین علیه السلام هم چون از حیث مقام ولایت کلیه مطلقه خود تمام حقایق و وقایع برایش مکشوف بود و به علم حضوری و

۶۳ - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱

شهودی مشهود او بوده، چنانچه ولایت معنایش جز این نیست و نیز اتصال به لوح قضا و قدر داشته است و حتی قضا حتمی لایتغیر و لایتبدّل الهی را شهود نموده است، و لذا هیچ تردیدی و شکّی و ظنی محور اراده سنیّه آن بزرگوار نگردیده و عالماً و عارفاً و شاهداً و بصیراً به مشهد شهود و مقدّس شهادت خود آگاه بوده و به کربلا رفته است، و برنامه قضا و قدر الهی را عملاً به حسن اختیار خود انجام داده است، و تمام اقدامات آن بزرگوار به حسن اختیار خودش انجام شده است، و در علم باری تعالی هم همین طور گذشته است، و همچنین حرکات دشمنان او هم همه به سوء اختیار آنان بدون اجبار انجام شده است، در هر صورت اختیار در کار بوده است نه اجبار، چه در جانب امام حسین علیه السلام به حسن اختیار، و در جانب طرف مخالف امام حسین به سوء اختیار بوده، و در هر دو جانب اختیار متعلّق علم و اراده مشیّت الهیه بوده است و شبهه جبر به کلی منتفی است.

پس حضرت امام حسین علیه السلام به حسن اختیار خود مبادرت به رفتن کربلا نمود در عین اینکه می دانسته که کشته می شود.

مثل عمل وجود مقدّس او عمل اشخاصی بود که در رکاب پیغمبر اکرم (ص) جهاد فی سبیل الله نموده، و برخی برحسب خبر پیغمبر، عالم به کشته شدن خود بودند، و حتی برخی درخواست می نمودند که حضرت ختمی مرتبت دعا فرماید آنها کشته و شهید شوند.

لذا برای احیاء دین مبین اسلام به امر پیغمبر عالی مقام جهاد نموده و در جنگ کشته شده و شربت شهادت می نوشیدند. و آنها مشمول آیه شریفه: **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^{۶۴} نبوده، بلکه مشمول آیه مبارکه: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**^{۶۵} و همچنین مشمول آیه کریمه: **وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ**^{۶۶} و همچنین آیه قرآنیه: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ**^{۶۷} و همچنین آیه شریفه: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ**^{۶۸} و سایر آیات جهاد بوده اند.

۶۴ - آیه ۱۹۵ سوره بقره

۶۵ - آیه ۱۶۹ سوره آل عمران

۶۶ - آیه ۱۳۳ سوره آل عمران

۶۷ - آیه ۱۱۱ سوره توبه

۶۸ - آیه ۴ سوره صف

و چون عمل سیدالشهداء جهاد فی سبیل الله و احیاء دین مبین اسلام بوده است، چنانچه در شب عاشورا به اصحاب خود بشارت شهادت را داد، لذا این عمل از برای سیدالشهداء از تکالیف حتمیه و واجبه و وظایف مقام خلافت و ولایت کلیّه آن حضرت بود که برای احیاء دین جدّش و افتتاح باب شفاعت مبادرت به جهاد و کشته شدن در راه حق بنماید، زیرا می دانست به واسطه شهادت نائل به آن سعادت کبری و عظمائی که فتح باب شفاعت باشد می گردد.

با توسّل به ذیل عنایت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پایان اشراق دوم از کتاب جلوات ربّانی اعلام می شود، خداوند سایه مقام ولایت کلیّه مطلقه را بر سر ما مستدام بدارد.

یا ابا مُحَمَّدٍ یا حَسَنَ بنِ عَلِيٍّ أَيُّهَا الْمُجْتَبَى يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

تهران - محمدرضا ربّانی